

انحراف از نوعثمانی گرای و کودتا در ترکیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۱۵

سیامک بهرامی*

چکیده

از نظر این مقاله، کودتای ۱۵ ژوئیه در ترکیه ناشی از انحراف در مفهوم نوعثمانی گرای و تیپ ایده آل آن بوده است. در واقع، این مفهوم بعد از سال ۲۰۰۲ در قالب چهار مدل الهام بخشی، فعال گرای غیراجبارآمیز، فعال گرای اجبارآمیز و مدل جوانک بزدل در دو عرصه داخلی و خارجی عمل کرده است، که سه مدل آخر با انحراف در مدل الهام بخشی، زمینه های کودتا را فراهم کردند. ضدکودتای اردوغان هرچند سبب تضعیف جامعه مدنی خواهد شد، اما توان زایل کردن آن را ندارد، بلکه صرفاً پیش روی آن را به تأخیر می اندازد. سیاست های اردوغان در برساختن تیپ ایده آل نوعثمانی گرای به عنوان الگویی در دو حوزه داخلی و خارجی، با تناقض روبه روست و در آینده نه چندان دور گرفتار ظرفیت های کارای همین جامعه مدنی شده و قدرت را واگذار خواهد کرد. دوران اردوغان از این پس دوران تمرکز بر بحران های داخلی از منظر پلیسی و تساهل منفعلانه در سیاست خارجی خواهد بود.

واژگان کلیدی: نوعثمانی گرای، کودتا، ترکیه، تیپ ایده آل.

* استادیار علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول) sbahrami59@gmail.com

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال نوزدهم • شماره سوم • پاییز ۱۳۹۵ • شماره مسلسل ۷۳

مقدمه

کودتای ۱۵ جولای ۲۰۱۶ در ترکیه، به عنوان مدل برجسته نوسازی اسلامی در مطالعات توسعه سیاسی و اقتصادی، نگاه جهانیان را متوجه این کشور کرد. در شرایطی که ترک‌ها از مدل حکومتی الگو با اقتصاد پیشرو، جامعه مدنی پویا و رهبران بروکراتیک متعهد، برای جهان اسلام سخن می‌راندند، کودتا در کشور آن‌ها چیزی عجیب، اتفاقی نابجا و پدیده‌ای زمان‌پیش می‌نمود. با این حال، تاریخ ترکیه تاریخ کودتاست. کودتای ۱۹۶۰ علیه عدنان مندرس و کودتاهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ علیه سلیمان دمیرل و کودتای پست‌مدرن علیه نجم‌الدین اربکان در سال ۱۹۹۷ و حتی کودتای معکوس در سال ۲۰۰۸ علیه ارتش نشان می‌دهد کودتا هدایت‌کننده سیاست در ترکیه بوده است و از وقوع این کودتای نوین هم نباید زیاد متعجب باشیم. در واقع، ارتش در ترکیه قبل از دهه ۲۰۰۰ همانند سایر کشورهای جهان سوم، در نبود نهادهای کارای مدنی و تفکیک ساختاری سامان‌مند، عاملی برای ثبات و تعادل در جامعه بود. با وجود این، ترکیه در دوران حزب عدالت و توسعه در ایجاد نهادهای مدنی پویا و تفکیک ساختاری و تضعیف ارتش یک نمونه مثالی موفق بود و همین مسئله ما را با این سؤال مواجه می‌کند که چرا چنین کودتایی در چنین جامعه‌ای رخ داد؟

گروهی این کودتا را نمایش، گروهی دیگر پروژه و دسته‌ای دیگر آن را فرایند خودجوش داخلی می‌دانند. طرفداران کودتای نمایشی، مخالفان اردوغان هستند که کودتا را عامل و اهرمی برای تمسک به وضعیت فوق‌العاده از سوی حزب حاکم و مهندسی سیاسی و اجتماعی در راستای حذف مخالفان می‌دانند. دسته دوم که طرفداران اردوغان هستند، به عاملین خارجی و خائنین داخلی در ایجاد کودتا نظر دارند. از نظر آن‌ها، آمریکا به عنوان عامل خارجی و گولن و یاران وابسته به او به عنوان خائنین داخلی، هدایت‌کنندگان کودتا بوده‌اند. دسته سوم متفاوت می‌اندیشند. آن‌ها نه نمایشی بودن ماجرا را قبول دارند و نه کودتا را پروژه می‌دانند، بلکه از نظر این گروه، کودتا فرایندی خودجوش و برخاسته از بحران‌های داخلی و خارجی بوده که ترکیه با آن‌ها دست به گریبان بوده و در نهایت، همانند کودتاهای پیشین در تقابل با این بحران‌ها و حفاظت از جمهوری و عوامل تهدیدکننده آن شکل گرفته است.

این مقاله از فرضیه متفاوتی برخوردار است و با در نظر گرفتن هر سه عامل، به سؤال فوق پاسخ می‌دهد. از نظر نگارنده، نوع‌ثمانی‌گرایی به عنوان مفهوم کلیدی در سیاست داخلی و خارجی حزب عدالت و توسعه بود که سردمداران این حزب سعی داشتند با ایجاد تیپ ایده‌آلی از آن، خود را به عنوان الگو هژمونیک در جهان اسلام برای تکثیر خویش مطرح کنند. این الگو هرچند در یک برهه زمانی با تلاش‌های داخلی و تعاملات سازنده خارجی در قالب مدل الهام‌بخش شکل گرفت، اما بعد از تحولات جهان عرب در قالب مدل‌های فعال‌گرایی غیراجبارآمیز، فعال‌گرایی اجبارآمیز و مدل جوانک بزدل در مقاطع مختلف دچار انحراف شد و همین امر زمینه‌های لازم را برای کودتا ایجاد کرد. ظرفیت و خواست کودتا بر ضد اردوغان هرچند متأثر از بحران‌های موجود وجود در میان گولنیست‌ها، ارتشیون و آمریکا داشت، اما اردوغان هم برای رهایی از بحران‌ها به چنین کودتایی نیازمند بود. بنابراین، برای طالبین کودتا فرصت‌های لازم را برای کودتای ناقصی فراهم کرد و با اطمینان از توان خویش و جامعه مدنی ترکیه، ضدکودتای خود را برای امحای مخالفین و مهندسی سیاسی و اجتماعی اجرا کرد.

برای اثبات این فرضیه، ابتدا به مفهوم نظری نوع‌ثمانی‌گرایی^۱ خواهیم پرداخت و در چارچوب این مفهوم نظری و انطباق یا انحراف آن از چهار مدل الهام‌بخش^۲، فعال‌گرایی غیراجبارآمیز^۳، فعال‌گرایی اجبارآمیز^۴ و مدل جوانک بزدل^۵ را در سیاست داخلی و خارجی بررسی کرده و در نهایت، زمینه‌های لازم برای کودتای ۱۵ ژوئیه را از درون مدل‌های انحرافی از تیپ ایده‌آل^۶ نوع‌ثمانی‌گرایی استنتاج خواهیم کرد. در مجموع، مقاله بر این اعتقاد است که جامعه مدنی در صورت پیروزی کودتا یا ضدکودتا، در دسترس‌ترین بخشی بود که مورد حمله قرار می‌گرفت، اما این به معنای امحای آن که دارای عمق تاریخی و تفکیک‌مندی ساختاری است، نیست و ضدکودتا هرچند به امنیتی کردن حوزه داخلی مبتنی بر پوپولیسم

-
1. Neo-Ottomanism
 2. Inspiration Model
 3. Uncompulsory Actively Model
 4. Compulsory Actively Model
 5. Cowardly Lad Model
 6. Ideal Type

سیاسی و تساهل منفعلانه در حوزه خارجی منجر خواهد شد، اما ظرفیت‌های بالقوه جامعه مدنی را برای برکناری اردوغان هم نباید نادیده گرفت.

الف. نوعثمانی‌گرایی؛ نوستالوژی یا واقعیت نظری

برای اولین بار، نوعثمانی‌گرایی در ۱۹۷۴ به صورت آشکار به عنوان اتهامی از سوی یونانی‌ها در جریان تصرف قبرس به ترک‌ها نسبت داده شد و در ادامه، تورگوت اوزال از دیدی تاریخی، تئوریک و اثباتی سعی کرد تا ظرفیت‌های مثبت این مفهوم را در راستای منافع ملی ترکیه احیا کند، هرچند در عمل ره به جایی نبرد (Onar, 2009: 2)، اما دهه ۲۰۰۰ دوران احیا و ظهور تئوریک و پراتیک نوعثمانی‌گرایی بود؛ جایی که تکنوکرات‌های اسلامی با تفسیری جدید سعی کردند آن را به مبنای تحرکی نوین در سیاست داخلی و خارجی ترکیه تبدیل کنند (Yavuz, 2007: 24). در این مجال سعی داریم این تفسیر نوین را با ارجاع به تفکرات افرادی چون اردوغان و داوود اوغلو بازتفسیر کرده و جهات اصلی آن را نشان دهیم. تفسیر ما از نوعثمانی‌گرایی نه تنها متکی بر حفظ همه عناصر تاریخی آن است، بلکه بر نوعی تعادل‌گرایی و همسنگی بین این عناصر هم مبتنا دارد؛ چیزی که معادل تاریخی نداشته و صرفاً با ظهور حزب عدالت و توسعه در حال نضج و شکل‌گیری بود. داوود اوغلو و تفکرات او به ویژه اثر برجسته‌اش تحت عنوان «عمق استراتژیک» مبنای تفسیر ما از تأثیرات خارجی نوعثمانی‌گرایی قرار دارد.

رویکردی که از لحاظ نظری در چارچوب نظریه نولیبرال در تئوری‌های روابط بین‌الملل می‌گنجد. در سوی دیگر قضیه، تفکرات کلی حزب عدالت و توسعه و رهبر آن، یعنی اردوغان، قرار دارد که بیشتر جنبه‌های داخلی مفهوم نوعثمانی‌گرایی را تبیین می‌کند. تفکر استراتژیک اردوغان و یارانش ایجاد ترکیب منحصر به فردی از گفتمان‌های تاریخی ترکیه در متن اسلام نوین بود و در نهایت، رو به سوی یک مدل داشتند. به قول الچین اکدوغان، این برای اولین بار بود که سیاست داخلی و خارجی در ترکیه در راستای رسیدن به ایده‌آلی دست مصالحه به یکدیگر داده بودند (Dagi, 2005: 12). نتیجه این مصالحه، همان چیزی است که نوعثمانی‌گرایی می‌نامیم. در عرصه داخلی، ترکیه با سه گفتمان تاریخی و مهم پیونددهنده و

یک گفتمان واگرا^۱ روبه‌روست. گفتمان‌های پیونددهنده^۲ هر کدام در یک بازه زمانی خاص در گذشته عامل هماهنگی و ثبات در تاریخ این کشور بوده‌اند، اما گفتمان واگرا در سرتاسر تاریخ ترکیه مدرن چالشی برای ثبات و امنیت در این کشور بوده است (Ohgur, 2015: 420). صحبت از گفتمان‌های پیونددهنده به معنای هماهنگی کامل آن‌ها نیست، بلکه اتفاقاً حداقل دو گفتمان از آن‌ها در طول تاریخ حتی در تضاد با یکدیگر بوده‌اند، ولی در برهه‌های مختلف به صورت جداگانه به عنوان عامل همبستگی هویتی ترک‌ها عمل کرده‌اند.

یکی از این سه موتور محرک پیونددهنده، اسلام‌گرایی است که همچنان جزو نیروهای بسیار تأثیرگذار در فضای سیاسی و اجتماعی ترکیه است. گفتمان‌های دیگر، پان‌ترکیسم و سکولاریسم هستند که بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی به صورت عمیقی در ساختار سیاسی و اجتماعی ترکیه متأثر از کمالیسم میانه‌رو و افراطی رشد یافتند.

در واقع، هرچند این دو نیروی اجتماعی و سیاسی دارای اشتراکات و ریشه‌های یکسانی بوده و خود را در تقابل با اسلام اجتماعی و سیاسی به ترکیه مدرن شکل داده‌اند، اما در طول تاریخ ۹۰ ساله ترکیه مدرن تا حدودی از هم فاصله گرفته و در قالب نیروهای متمایزی ظهور یافته‌اند (Heper and Landau, 2016: 64-75). می‌توان این دو نیروی اجتماعی یا به بیان دقیق‌تر، گفتمان سیاسی را طیف‌های چپ و راست کمالیسم دانست که در طیف چپ، کمالیست‌های سکولار-ملی‌گرا و در طیف راست، پان‌ترک‌های شونیست یا آتاتورک‌چی‌ها قرار دارند. طیف چپ را می‌توان در قالب احزابی چون جمهوری خلق تعریف کرد و جریان‌هایی چون حرکت ملی را می‌توان نماد طیف راست افراطی دانست.

طیف چپ هرچند بر سکولاریسم نهان در کمالیسم تأکید دارد، اما سایر اندیشه‌های ریشه‌ای کمالیسم مانند ملی‌گرایی، اقتدارگرایی و محوریت ارتش را هم می‌پذیرد؛ با این تفاوت که این اندیشه‌ها باید در راستای حفظ سکولاریسم عمل کنند. در مقابل، طیف راست از این اندیشه‌ها برای تجلی و ظهور کامل اندیشه پان‌ترکیسم استفاده می‌کند و ملی‌گرایی مستتر در اندیشه‌های جمهوری خواهان خلق که رویکردی دولت-ملت‌ساز است را با اندیشه برتری

1. Divergent Discourse
2. Splicer Discourse

قومیت ترک بر سایرین مد نظر دارد و به نوعی دولت ملی با سیطره هویت ترکی می‌اندیشد (Heper and Landau, 2016: 86-94). این سه گفتمان حاکم در ترکیه یعنی اسلام، پان‌ترکیسم و سکولاریسم در طول تاریخ و تا روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در تعارض دائمی به سر برده‌اند که البته این تعارض بیشتر در خط گسل اسلام و کمالیسم بوده است. حزب عدالت و توسعه در راستای گفتمان غالب خویش سعی کرد این گفتمان‌های پیونددهنده جداانگارانه را در ترکیب متعادلی در کنار یکدیگر به عنوان عصاره‌های تاریخ فرهنگی ترکیه قرار دهد.

فراتر از آن، حتی سعی کرد گفتمان واگرا را با سیاست‌های خاص در این ترکیب بسیط جای دهد و پازل نوعثمانی‌گرایی را در حوزه داخلی تکمیل کند (Ohgur, 2015: 98). در واقع، نوعثمانی‌گرایی صرفاً شمایل جدیدی از عثمانی‌گرایی قرون ۱۸ و ۱۹ نیست، بلکه واقعیت نظری متمایز با تفسیری نوین و تعدیل‌کننده است؛ اما دو تفاوت عمده با گفتمان‌های سازنده خود دارد. از یک سو، به صورت کامل این گفتمان‌ها را در خود هضم نکرده است، بلکه صرفاً صورت‌هایی از این گفتمان‌ها را که مثبت فرض کرده و در راستای منافع ملی دانسته، در خود جای داده است و از سوی دیگر، در ترکیب نامتجانس از سه گفتمان فوق، ابعاد این اندیشه‌های سه‌گانه، حالتی متعادل به خود گرفته‌اند تا بتوانند به ترکیب متجانس تعدیل‌یافته‌ای در قالب واقعیت نظری نوعثمانی‌گرایی دست یابند (Sambur, 2009: 117). در این گفتمان، اسلام خلافتی و اسلام عثمانی به اسلام عدالت و توسعه‌ای تبدیل شده است، که سعی دارد تفاسیر مدرن و منعطفی از اسلام در حوزه اجتماع و سیاست منطبق با مفاهیم مدرن سیاسی و اجتماعی و تحولات جدید ارائه دهد (Menderes, 2006: 472-478).

سکولاریسم هم با کنار گذاشتن وجوه افراطی‌اش، در این گفتمان همچنان محترم است. دین نیز شکل نهایی و رسمی حکم‌رانی نیست و به صورت همیشگی نمی‌تواند تعیین‌کننده روندها و فرایندهای سیاسی باشد، اما اگر در برهه‌هایی احزاب دینی بر سر کار آیند، می‌توانند بر فرایند سیاسی به صورت موقت و در چارچوب دموکراتیک مستولی شوند (Kahka, 2016: 101-104). از سوی دیگر، اندیشه‌های پان‌ترکی هم همچنان حفظ شده‌اند؛ البته شکل افراطی آنان کنار گذاشته شده است. ادعای رهبری منطقه‌ای و ارتقای قدرت هژمونیک ترکیه، جنگ

منقطع با کردها تا سال ۲۰۱۱ و چانه‌زنی مداوم با آنان بر سر حقوق حداقلی از مصادیقی است که به صورت غیرمستقیم نشان می‌دهند جریان عدالت و توسعه رگه‌هایی از پان‌ترکیسم را حفظ کرده؛ هرچند این پان‌ترکیسم بیشتر بر نوعی ملی‌گرایی ترکی تأکید دارد و با ناسیونالیسم شوونیستی جریان حرکت ملی متفاوت است. حتی آنان مدل مورد نظر خود از حکومت اسلامی را الگویی ترکیه‌ای معرفی می‌کنند و به نوعی اسلام ترکی نظر دارند.

در باب ادغام گفتمان واگرای کردی هم ترک‌ها گفتگوهای خویش را با کردها از سال ۲۰۰۷ و به خصوص ۲۰۰۹ از سر گرفتند، هرچند نباید از تعاملات آن‌ها با رهبر پ.ک.ک. یعنی عبدالله اوچالان در زندان به عنوان آغاز گفتگوها از ۲۰۰۴ غفلت ورزید. حزب عدالت و توسعه آزادی عمل بیشتری به کردها داد تا در انتخابات مختلف در دهه ۲۰۰۰ با شمار بیشتری شرکت کنند و زمینه‌های پروژه صلح را از ۲۰۰۹ به بعد برای کردها پایه‌ریزی کرد تا بر سر تغییرات در قانون اساسی و حقوق فرهنگی، اداری و سیاسی کردها با آن‌ها به توافقات اولیه دست یابد (Ergin, 2014: 330-335). راهی که از ۲۰۱۳ به بعد جدی‌تر شد و حتی اولین حزب کردی مجوز حضور در مجلس را در ۲۰۱۵ پیدا کرد. تا قبل از این تاریخ، اولویت برای حزب عدالت و توسعه نه حل چالش کردی، بلکه ترکیب گفتمان‌های پیونددهنده بود. از این رو، در این بازه در قالب آتش‌بس‌های ۱۹۹۹، ۲۰۰۳، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ بیشتر به کاهش رودرویی با کردها و نه حل مسئله آن‌ها توجه داشت (Yegen, 2007: 123).

مذاکرات پنهانی اسلو هم گامی در همین جهت و بسترسازی برای دوران بعد از ۲۰۱۰ بود؛ تا در آن مقطع راه‌حل چالش کردی ارائه شود. از این زمان به بعد است که اقدامات عملی در قالب هیات ۶۳ نفره فرزائگان صلح و کمیسیون ۱۷ نفره ناظر بر صلح در مجلس آغاز شد. در مقابل، کردها هم در تئوری از تلاش برای ایجاد دولت کردی پا پس کشیدند و از مفهومی نوین به نام کنفدرالیسم دموکراتیک دم زدند، تا تعدیل‌های خویش در این فرایند را نشان دهند (Bezci, 2015: 119-121). هرچند همه این تحولات به دلایلی که بعداً ذکر خواهد شد دچار چالش و بن‌بست شدند، اما در هر صورت، این تلاش‌ها نمایان‌گر سعی حزب عدالت و توسعه در دهه ۲۰۰۰ در ایجاد گفتمانی ترکیبی از عناصر پیونددهنده و واگرای فرهنگ و تاریخ ترکیه

بود تا بتواند به مفهوم نظری نوع‌ثمنی‌گرایی خویش در راستای دال مرکزی آن در حوزه داخلی یعنی کاهش تنش و ایجاد شهری بر فراز تپه‌ها شکل ببخشد.

در زمینه سیاست خارجی هم نوع‌ثمنی‌گرایی در قالب آراء داوود اوغلو قابل تبیین است. هم‌زمان با کاهش تنش‌ها و ترکیب‌های گفت‌وگویی در حوزه داخلی، داوود اوغلو در کتاب «عمق استراتژیک» رویاهای موازی دیگری را برای ترک‌ها طرح‌ریزی کرده بود. از نظر او، موقعیت تاریخی و ژئوپلیتیک ترکیه به این کشور این ظرفیت را داده تا از عمق استراتژیک بهره‌مند و به کشوری خاص و ویژه تبدیل شود. او از این موقعیت به عنوان قدرتی مرکزی یاد می‌کند؛ قدرتی که نه وابسته به غرب و نه حائل بین شرق و غرب است، بلکه می‌تواند با تمرکز بر مناطق پیرامونی خویش و اعمال هژمونی‌سازنده بر آن‌ها، در قالب اقتصادی پیشرو و متعامل، دیپلماسی‌سازنده و مؤثر، فرهنگ مرکب و الگو و اقدامات مثبت از جایگاه هژمونی منطقه‌ای و استراتژیک جهانی برخوردار شود (Stein, 2014: 12). دال مرکزی این دیدگاه بر کاهش مشکلات با همسایگان و به صفر رساندن چالش‌ها با آن‌ها مبتنی بود. در این چارچوب، سیاست خارجی چندجانبه‌گرا با غرب و شرق، امنیت‌زدایی از سیاست خارجی با اتکا بر قدرت نرم اقتصادی و فرهنگی و میانجی‌گری‌سازنده و فعال در مناقشه‌های منطقه‌ای و جهانی در دستور کار قرار داشت. در نوشته‌های داوود اوغلو مفاهیمی چون امنیت متقابل و امنیت با حاصل جمع غیرصفر، وابستگی متقابل اقتصادی، تأکید بر دیپلماسی، توازن فرهنگی و احترام متقابل، میانجی‌گری، قدرت نرم، همکاری متقابل، الحاق به اتحادیه اروپا و ... دیده می‌شود (Murinson, 2007: 947-950). چنین واژگانی در نگاه اول ما را به لیبرالیسم یا مکتب انگلیسی رهنمون می‌سازد، اما در کنار این واژگان، مفاهیم دیگری هم قابل ره‌گیری است؛ مفاهیمی چون عمق استراتژیک، رهبری منطقه‌ای، تأکید بر منافع ملی، تأکید بر دولت به عنوان بازیگر اصلی و تأکید بر فضای آنارشیک بین‌المللی که میانجی‌گری، همکاری و دیپلماسی را به اموری واجب تبدیل می‌کند. در واقع، نوع‌ثمنی‌گرایی در حوزه خارجی از نظر توجه به وسیله، لیبرال و به لحاظ اهداف، رئالیستی است؛ اما چون هر دو وجه در این رهیافت نظری وجود دارد، می‌تواند به نئولیبرالیسم بسیار نزدیک باشد. در کنار این خلاقیت داخلی، شرایط نظام بین‌الملل از جمله تضعیف آمریکا و درگیری این کشور در دو جبهه جنگ با تروریسم و خلاء

ناشی از فروپاشی دیکتاتورهای منطقه‌ای مانند صدام و قدرت‌گیری ایران و نیاز به توازن در مقابل آن، در کنار رشد الگوی اسلام معارضه‌جو، شکل‌گیری نوعثمانی‌گرایی را با حمایت و همراهی قدرت‌های بزرگ عجین ساخته بود (Murinson, 2007: 961).

در واقع، این مدل ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی بود که ترک‌ها در صدد بازسازی و احیای نسخه نوین آن بودند و در همین چارچوب سعی در برسازی سیاست‌های داخلی و خارجی خویش داشتند. تمرکز ما بر تحلیل سیاست خارجی و داخلی ترکیه در قالب این گفتمان از زمان شکل‌گیری آن تا زمان روی‌دادن کودتا و اتفاقات بعد از آن است تا نشان دهیم چگونه الگوهای سیاست داخلی و خارجی ترکیه در این چارچوب شکل گرفته و تا چه حدی در انطباق با این الگوی ایده‌آل بوده و چه حوادثی همسانی یا انحراف سیاست خارجی و داخلی ترکیه را از این الگوی ایده‌آل که نام نوعثمانی‌گرایی را بر آن نهاده‌ایم، رقم زده است.

ب. نوعثمانی‌گرایی و مدل‌های سیاسی غالب در ترکیه

از مطالب بالا برمی‌آید که نوعثمانی‌گرایی به منزله تعریف نقشی نوین برای ترک‌ها در جهان و در خاورمیانه بود. آن‌ها سعی داشتند هویت نقشی خود را منطبق با تحولات و ماهیت داخلی خود در خارج رقم بزنند و در نهایت نوعثمانی‌گرایی و رویکرد عملی آن را در قالب نقشی غالب برای ترکیه ارائه نمایند. این شیوه، رویکرد نوینی بود که آمیزه‌ای از اسلام، سکولاریسم، ملی‌گرایی و حل مسئله قومی در داخل و تساهل و پویایی در حوزه خارجی را در درون خود داشت. این الگوی نوین نقشی هویتی برای ترک‌ها بود که ترکیه می‌بایست از طریق تکثیرش، قدرت رهبری خود را در خاورمیانه و خرده‌سیستم‌های منطقه‌ای دیگر شامل بالکان، آسیای میانه و قفقاز افزایش می‌داد و این واحد سیاسی را فراتر از قدرتی منطقه‌ای، به قدرتی مرکزی در این مناطق تبدیل می‌کرد. از ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۶ این الگوی کلان در قالب چهار مدل متفاوت خودنمایی کرده که هر یک از این مدل‌ها در پرتو نوعثمانی‌گرایی مورد بازبینی و تحلیل قرار خواهند گرفت و سعی خواهد شد میزان انطباق آن‌ها با تیپ ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی که به آن پرداخته شد، سنجیده شود.

۱. مدل الهام‌بخش؛ از ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰

این مدل و بازه زمانی امکان‌یابی آن، مهم‌ترین و نزدیک‌ترین مدل و زمان به تیپ ایده‌آل نوع‌ثمانی‌گرایی در دو حوزه داخلی و خارجی است. در حوزه داخلی، برآمدن جریان مدرن اسلام‌گرای عدالت و توسعه در تداوم تعدیل‌های مکرری بود که اسلام‌گرایان برای انطباق بیشتر با نظام سیاسی لائیک ترکیه از دهه ۵۰ آغاز کرده بودند (الیگور، ۱۳۹۲: ۳۷۳-۳۸۴). این بروکرات‌های اسلام‌گرا، سکولاریسم مستتر در نظام سیاسی را نه از روی الزام که بر مبنای باور پذیرفته بودند و داعیه‌دار خط‌مشی نوینی بودند که سعی داشت تفسیری متفاوت از اسلام ارائه دهد. در سخنان گُل و اردوغان به صراحت به نوعی اسلام شخصی‌شده و فردی و دوری از ایجاد حکومت اسلامی اشاره می‌شد (یاووز، ۱۳۸۹: ۲۶۱-۲۵۵). اردوغان به صراحت بیان کرد که گرایش حزب آن‌ها به اسلام به همان میزانی است که حزب دموکرات مسیحی آلمان به آموزه‌های مسیحیت پای‌بندی دارد (حسینی و دیگران، ۱۳۹۲: ۷۷-۷۶). این همان اسلامی بود که سعی داشت در ترکیب با گفتمان‌های ملی‌گرایی و سکولاریستی و حل مسئله قومی به خویش هویت ببخشد و همین اعتدال‌گرایی مبنای اصلی قدرت‌یابی آن‌ها در سال ۲۰۰۲ بود.

در حوزه داخلی، آن‌ها ۳۴ اصلاحیه قانون اساسی را که از ۲۰۰۱ شروع شده بود، ادامه دادند. در سال ۲۰۰۲ در راستای ارتقاء آزادی‌های مدنی، برابری زنان و مردان، اصلاح قوانین جزایی و لغو مجازات اعدام در انطباق با عهدنامه حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶، اصلاحاتی را در قوانین مدنی و سه مجموعه از قوانین دیگر آغاز و اصلاحاتی را در راستای کاهش قدرت پلیس، گسترش نظام حزبی، برداشتن تحریم‌ها در رسانه‌ها نسبت به زبان کردی و افزایش حضور غیرنظامیان در شورای امنیت ملی در پیش گرفتند. از ۲۰۰۲ سعی در اجرایی کردن چهار بسته هماهنگ‌سازی در زمینه آزادی فکری، آزادی بیان، آزادی تجمعات و جلوگیری از شکنجه را پیگیری کردند. در سال ۲۰۰۵ قوانین جزایی و کیفری را اصلاح و با قوانین جدید سعی در کم‌رنگ کردن نقش ارتش در فرایند سیاسی کردند. اوج این پروسه در کودتای خزننده در جریان پرونده ارگن‌اکن اتفاق افتاد؛ جایی که ارتش لائیک هرچه بیشتر تصفیه شد تا اسلام‌گرایان نزدیک به گولن و حزب عدالت و توسعه به تدریج جایگزین آن‌ها شوند.

در جریان همین پرونده بود که جریان اسلام‌گرای عدالت و توسعه نزدیک به فرقه نقشبندیه، پیوندهای خویش را با جریان گولنیستی مستحکم‌تر ساخت و سبب‌ساز تعدیل در سلطه جریان‌های سکولار- لائیک در نهادهای نظامی و سیاسی شد. همچنین، در سال ۲۰۰۹ قانون محدودیت اختیارات دادگاه‌های نظامی را تصویب و در ۲۰۱۰ همه‌پرسی برای اصلاح قانون اساسی را اجرا کردند (Sambur, 2016: 125-130).

در این مدت، نقش سیاسی و فرهنگی بیشتری برای کردها در قالب مواردی که اشاره شد، قائل شدند. حزب عدالت و توسعه که در پی دموکراسی اسلامی در داخل بود، با طرفداری از اقتصاد نولیبرال، قدرت رشد اقتصاد ترکیه را با میانگین سالانه ۵ درصد و رشد کلی اقتصاد تا ۹ درصد ارتقا داد و ترکیه را در زمره ۱۷ اقتصاد قدرتمند جهان قرار داد تا شاهد رشد بی‌سابقه طبقه متوسط مبتنی بر نوعی بورژوازی اسلامی در این دوره باشیم (Kepenek and Yanturk, 2009: 24-28). تا سال ۲۰۱۳ میانگین درآمد شهروندان ترک از ۳۵۰۰ دلار به ۱۰ هزار دلار افزایش یافت و کسری تراز تجاری ترکیه از ۱۶ میلیارد دلار به ۱۰ میلیارد دلار کاهش پیدا کرد (Tspinar, 2014: 49-50).

در بعد خارجی، استراتژی و تاکتیک ترک‌ها برای تکثیر الگوی خویش، وسعت بیشتری داشت. در این بازه زمانی، آن‌ها از نوعی چندجانبه‌گرایی پویا و کنش‌گرانه در حوزه سیاست خارجی حمایت می‌کردند. با توجه به موقعیت استراتژیک و عمق تاریخی خویش، برای خود ظرفیتی بالقوه در جهت این چندجانبه‌گرایی متصور بودند و از این ظرفیت به نام عمق استراتژیک نام می‌بردند. ترک‌ها در کنار غرب‌گرایی سنتی در سیاست خود و احترام به روابط راهبردی خویش با آمریکا و روابط اقتصادی و سیاسی - اقتصادی با روسیه و اتحادیه اروپا، به همه زیرسیستم‌های منطقه‌ای هم توجه داشتند. زیرسیستم‌های منطقه‌ای شامل قفقاز، آسیای میانه، بالکان و خاورمیانه اهرم‌های اصلی در راستای ائتلاف‌های چندجانبه منطقه‌ای برای ایجاد موازنه معکوس ترکیه در مقابل غرب و بیان‌گر نوعی شرق‌گرایی پویا در سیاست خارجی نوین آن‌ها شمرده بودند (Yavuz, 2007: 38). در این میان، خاورمیانه به دلایل ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچریسم دارای اهمیت اساسی در سیاست خارجی ترکیه بود.

خاورمیانه برای ترکیه بهترین زمینه اجرای سیاست‌های کلانش بود. تعریف نوع‌ثمنی‌گرایی در قالب مدلی کلان و الگویی پیشرو، بیش از هر چیز برای کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا دارای اهمیت بود. ترک‌ها بر آن بودند در این منطقه حیاتی در قالب هژمونی فرهنگی خویش به مجرای حل و فصل مسائل و چالش‌ها تبدیل شده و با ارائه راه حل، خود را به عنوان الگوی جایگزین و پیشرو مطرح کنند (Murinson, 2007: 955-957). آن‌ها در این دوره، از جنگ عراق تبری جستند و حاضر به همکاری با آمریکا نشدند؛ اما این مسئله سبب‌ساز تنش بین ترک‌ها و آمریکا نبود، بلکه نشان بارزی بر استقلال‌گرایی ترک‌ها در سیاست خارجی بود که براعتبارشان در منطقه افزود. شاهد این مدعا، از سرگیری همکاری آن‌ها با آمریکا در عراق از سال ۲۰۰۸ به بعد بود و این همکاری تا جایی ارتقا یافت که اوپاما در دیدار خویش از ترکیه در سال ۲۰۱۰ از روابط استراتژیک ترکیه و آمریکا سخن راند (Han, 2010: 79).

در رابطه با اتحادیه اروپا، حرکت‌های ترکیه در راستای اصلاحات سیاسی، مدنی، اقتصادی و حقوق بشری از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ به‌حدی بود که شورای اروپا در بروکسل مصوبه شروع بدون تأخیر مذاکرات با ترکیه را نهایی کرد. در ارتباط با روسیه هم با آمدن حزب عدالت و توسعه، روابط آنکارا-مسکو در راستای سیاست نوع‌ثمنی‌گرایی اوج گرفت؛ تا جایی که روسیه به بزرگترین شریک تجاری ترکیه تبدیل شد. در دوران مدودف هم این فرایند ادامه داشت و حتی به حوزه هسته‌ای نیز کشیده شد (Hill and Taspinar, 2009: 82-84).

نگاه سیاست نوع‌ثمنی‌گرایی عمدتاً به خاورمیانه بود؛ جایی که ترکیه باید از طریق آن به جایگاه قدرت مرکزی صعود می‌کرد. در واقع، این منطقه در جایگاه مخاطب اصلی نوع‌ثمنی‌گرایی برای الگوپذیری قرار گرفته بود (Oguzlu, 2008: 4). حزب عدالت و توسعه به طرز چشم‌گیری به امنیت‌زدایی در سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه اقدام کرد و روابط خود را با همسایگان بهبود بخشید. تغییرات در جهت‌گیری‌های آنکارا نسبت به سوریه و عراق، نماد امنیت‌زدایی در سیاست خارجی بود. روابط ترکیه و سوریه که در سال ۱۹۹۸ تا آستانه جنگ پیش رفت، در سال‌های دهه ۲۰۰۰ در تمامی زمینه‌ها توسعه یافت و سوریه جایگاه دروازه شرق عربی را برای ترکیه پیدا کرد. در سال ۲۰۰۴ بعد از ۵۷ سال بن‌بست در روابط، بشار اسد

از ترکیه بازید کرد و در دسامبر همان سال اردوغان نیز به دمشق رفت. توافق‌نامه تجارت آزاد در سال ۲۰۰۷ و حذف مقررات مربوط به روادید در سال ۲۰۰۹ بیش از پیش در گسترش روابط دو کشور تأثیر داشت. میانجی‌گری ترکیه بین اسرائیل و سوریه و همکاری در موضوع قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت بر سر قتل رفیق حریری، روابط آن‌ها را نزدیک‌تر ساخت. همچنین هماهنگی در موضوع کردها از ۲۰۰۶ به بعد و مانور مشترک نظامی دو کشور در سال ۲۰۰۹ نمادی بارز از نزدیکی استراتژیک دو کشور بود (Raymond, 2015: 15-18).

بعد از حمله آمریکا به عراق و نگرانی‌های ترکیه درباره تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی عراق، نفوذ پک‌ک در آنجا و ایجاد دولت منطقه‌ای کردستان، آنکارا از سال ۲۰۰۸ استراتژی جدیدی را در قبال این کشور اتخاذ کرد. توسعه روابط سیاسی و اقتصادی با همه بازیگران عراق، ستون اصلی این استراتژی را تشکیل می‌داد. در این راستا، ترکیه علاوه بر افتتاح سفارت خود در بغداد، کنسول‌گری‌هایی را در شهرهای موصل، اربیل و بصره افتتاح کرد و در نتیجه، به حضور خود در تمامی بخش‌های عراق جامه عمل پوشاند و تمرکز ویژه خود را بر شمال عراق قرار داد. کنسول‌گری اربیل در این دوره اعلام کرد که روزانه در حدود سی‌هزار روادید صادر می‌کند (Ozcan, 2011: 71-80).

در این دوره همچنین، آنکارا لغو روادید را با لیبی، سوریه، اردن، لبنان و یمن امضا کرد و موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد با مصر، اردن، لبنان، مراکش، سوریه، فلسطین و تونس منعقد نمود. در نتیجه این سیاست‌ها بود که حجم تجارت بین ترکیه و کشورهای عربی، که در سال ۲۰۰۴ فقط ۱۳ میلیارد دلار بود، در سال ۲۰۱۰ به ۳۳ میلیارد و پانصد میلیون دلار رسید. در طول دهه ۲۰۰۰ میزان سرمایه‌گذاری‌های غیرمستقیم کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا و خلیج فارس در ترکیه به ۱۴ میلیارد دلار رسید. همه این موارد نشان از رویگردانی ترکیه از سیاست خارجی سابق خود در قبال کشورهای خاورمیانه و تهدیدات امنیتی واصله از سوی آن‌ها داشت (Baskan, 2011: 159-17). ترک‌ها آشکارا درصدد القای الگوی خود به این کشورها بودند. در همین دوره، ترکیه به‌رغم مخالفت آمریکا و اسرائیل روابط خویش را با ایران نزدیک‌تر کرد و تلاش کرد در مسئله هسته‌ای ایران میانجی‌گری کند.

ترک‌ها خود را مرکز تعامل تمدن‌ها می‌دانستند. در همین راستا بود که در سال ۲۰۰۵ با همکاری اسپانیا و تحت نظارت سازمان ملل، از طرح اتحاد تمدن‌ها سخن راندند. همچنین، در قالب حضور قدرتمند در ناتو به نیروهای حافظ صلح در افغانستان (ایساف) پیوستند و از حضور فعال‌تر در سازمان کنفرانس اسلامی حمایت کردند تا جایی که در سال ۲۰۰۴ اکمل‌الدین احسان اغلو در منصب دبیرکلی این سازمان جای گرفت. حضور فعال‌تر در سازمان‌ها و کنفرانس‌های جهانی و منطقه‌ای، مانند عضویت غیردائم در شورای امنیت، جایگاه ناظر در اتحادیه آفریقا، اتحادیه عرب، اتحادیه کشورهای عضو سازمان کارائیب، سازمان کشورهای آمریکایی و قرارگرفتن در زمره مهم‌ترین کشورهای کمک‌کننده به جریان توسعه در سازمان ملل، در کنار برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی در ترکیه مانند امنیت خاورمیانه و آب و حضور فعال در بحران‌های قفقاز و غزه در سال ۲۰۰۸ و ایجاد دیپلماسی رفت و برگشت بین دمشق و قاهره، از مصادیق بارز سیاست ترک‌ها در این دوره بود (Oguzlu, 2008: 11-18). ترک‌ها همچنین، در این دوره به نوعی سیاست تعدیل و متوازن‌سازی در رابطه با اسرائیل و در راستای توجه به سایر مناطق دست زدند.

آن‌ها سیاست مخالفت با شهرک‌سازی و ایجاد گنبد آهنین در سرزمین‌های اشغالی را در پیش گرفتند و به مانورهای دیپلماتیک علیه اسرائیل دست زدند که اوج آن در داووس بود. پیوندهای استراتژیک تا جایی کاهش یافت که در سال ۲۰۱۱ ترکیه تمامی مانورهای نظامی مشترک خویش با اسرائیل را لغو کرد.

نوع‌ثمنی‌گرایی در قالب الگوی جامعی در دو حوزه خارجی و داخلی، در دهه اول ۲۰۰۰ بسیار کارا، مؤثر و مسالمت‌آمیز عمل کرد؛ به گونه‌ای که به همه مناطق توجه داشت و هیچ منطقه یا موضوعی برای آن دارای اولویت محض نبود. ترک‌ها در این دوره، شهری بر بالای تپه‌ها ساخته بودند و با الگویی هامیلتونی سعی داشتند دیگران را به سوی این شهر نورانی و زیبا بکشانند؛ شهری که در کنار رفع چالش‌های داخلی و ایجاد رفاه اقتصادی برای شهروندان، به عنوان میانجی و راه‌کار چالش‌های دیگران در چارچوب دیپلماسی فعال عمل می‌کرد. ترکیه دهه ۲۰۰۰ هرچند در مسئله کردی کم‌توان‌تر از سایر عرصه‌ها بود، اما به راستی مدل موفق حکومتی، الگوی کارای اقتصادی، کنش‌گر پویای بین‌المللی و سمبل اسلام

دموکراتیک، الگو و متساهل در عصر تروریسم دینی بود که چراغ‌هایش دیگران را به سوی خود جلب می‌کرد. راز این شهر زیبا و موفق و مدل هژمونیک، نوعثمانی‌گرایی ترکیب‌کننده و تعدیل‌کننده بود؛ مدلی که با الهام مثبت سعی در نزدیک‌ساختن همفکران خویش از طریق الگوپذیری از آن در جغرافیای خاورمیانه داشت.

۲. تحولات جهان عرب و مدل فعال‌گرایی غیراجبارآمیز

به دلیل اهمیت مدل الهام‌بخش به عنوان تیپ ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی، ناچار به پرداختن به آن به صورت مبسوط بودیم. در واقع این تیپ ایده‌آل، دال مرکزی گفتمان مزبور بود و همچنان به عنوان بخش اصلی این گفتمان به حیات خود ادامه می‌دهد، اما این الگوی غالب یا گفتمان مسلط در دوره‌هایی از حیات خویش از مسیر خود تا حدی منحرف شد و همین دوره‌ها را ما به عنوان مبنایی برای دوره‌بندی الگوی مزبور و متأثر از آن، برای تفکیک دوره‌های سیاست خارجی و داخلی ترکیه قرار داده‌ایم. یکی از این نقاط عطف، شروع تحولات در جهان عرب بود که ترک‌ها سعی کردند تا از شرایط موجود در راستای منابع خویش بهره‌لازم ببرند. استراتژی اصلی سیاست نوعثمانی‌گرایی بر تکثیر الگوی خویش در جهان پیرامون و مشروعیت بخشیدن به آن از طریق الهام‌بخشی و الگوپذیری، بدون هر نوع مداخله بود، اما این سیاست در دوره مورد بحث در ارتباط با بعضی از بازیگران پیرامونی دچار انحراف شد. در ارتباط با سیاست خارجی ترکیه در مورد تحولات جهان عرب، دو رویکرد متفاوت حمایت از تغییر وضع موجود و حمایت از حفظ وضع موجود دیده می‌شود.

رویکرد حمایت از تغییر در تحولات کشورهای چون مصر، تونس و سوریه و در مقابل، حفظ وضع موجود در کشورهای چون لیبی، بحرین و یمن از سوی ترک‌ها پیگیری شد (Alperly, 2011: 27-29). بسیاری این نوع جهت‌گیری‌ها را نوعی بحران و سردرگمی و تناقض در سیاست خارجی ترکیه می‌دانستند، اما از نظر این نوشتار که به الگوی ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی می‌اندیشد، تناقضی وجود ندارد، بلکه صرفاً شاهد نوعی گذار از مدل الهام‌بخشی هستیم تا هدف نهایی نوعثمانی‌گرایی یعنی تکثیر الگوی حکومتی محقق شود. در این دوره سیاست ترک‌ها در قبال تحولات یمن، بحرین و لیبی با تأکید بر مواردی چون دعوت به آرامش، عدم دخالت خارجی، دعوت به مذاکره و رایزنی بین جناح‌های مختلف، پیشنهاد

میانجی‌گری به آنان، انجام اصلاحات و تأکید بر بی‌طرفی بر همان پاشنه مدل الهام‌بخشی می‌چرخید. تأکید بر گسترش روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای مزبور و حمایت از توسعه قراردادهای گذشته، سیاست غالب آنکارا بود. ترکیه در ارتباط با این کشورها، بر اساس مدل الهام‌بخشی، سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی را انجام داده بود و روابط دوستانه سیاسی را با آن‌ها گسترش بخشیده بود (Alperly, 2011: 32). سفر اردوغان به لیبی در سال ۲۰۰۹ و فعالیت بیش از ۲۰۰ شرکت ترکی و ۲۵۰۰۰ فعال ترک در لیبی شاهد روشنی در این راستاست. در واقع، ترک‌ها در ارتباط با لیبی مطمئن بودند که تحولات در این کشور به دلیل ساخت اقتصادی، سیاسی و مدنی عقب‌مانده آن، ساختار اساساً قبیله‌ای و ضعف جریان‌های هم‌فکر (اخوانی‌ها) به هیچ عنوان در راستای ایجاد الگوی حکومتی مدنظر آنان حرکت نکرده و بیشتر با تغییر وضع موجود و سر برآوردن نیروهای متعارض، ممکن است امیدهای سیاسی و اقتصادی آن‌ها در این کشور را نابود سازد. به همین دلیل، آن‌ها با هر گونه مداخله نظامی در لیبی مخالفت ورزیدند و در عملیات نظامی ناتو و اجرای قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت مشارکت نکردند. تأکید آن‌ها به قول داود اوغلو، بر ایجاد تعادل بین آزادی و امنیت در این کشور و کاهش خشونت و تلفات بود (Alperly, 2011: 36-40).

در ارتباط با یمن و بحرین هم وضع مانند لیبی بود؛ زیرا در این دو کشور نیز به دلیل ساخت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قبیله‌ای خاص آن‌ها و کم‌حجم بودن نیروهای هم‌فکر (اخوانی‌ها) و نیز قدرتمندبودن شیعیان، در صورت فروپاشی دولت‌های موجود، ترک‌ها امیدی به تکثیر الگوی مورد نظر خویش در این کشورها نداشتند. از این رو، بیشتر بر مدل الهام‌بخشی در قبال آن‌ها تأکید می‌کردند و از سوی دیگر، تغییرات در این کشورها را بیشتر با منافع رقیب خویش یعنی مدل اسلام ایرانی هم‌راستا می‌دیدند. در همین راستا، داود اوغلو با ادعای بی‌طرفی، بر خویشتن‌داری ایران و عربستان در بحرین و یمن تأکید داشت و حتی از تقاضای میانجی‌گری که در سال ۱۳۸۸ بین حوثی‌ها و دولت یمن مطرح کرده بود، در این برهه سخن می‌راند. تأکید بر اصلاحات داخلی در این کشورها خواست دیگر ترک‌ها بود. هم‌زمان آن‌ها سعی داشتند مناسبات اقتصادی و سیاسی خود را با این کشورها گسترش دهند. سفر سلمان بن حمد آل خلیفه قبل از بحران به ترکیه و افزایش سطح تجارت خارجی بحرین و ترکیه به

۲۴۶ میلیون دلار در ۲۰۱۰ شاهدهی بر این مدعاست. همچنین، هم‌زمان با بحران یمن، سفر هیئت عالی‌رتبه نظامی و اقتصادی ترکیه به این کشور قابل تأمل است (Maneimneh, 2011: 14-18).

اما اوضاع در تونس، مصر و سوریه متفاوت بود. همچنین، مورد سوریه از تونس و مصر هم متفاوت‌تر بود. تحولات تونس و مصر نشان بارزی از تکامل در سیاست الهام‌بخشی ترک‌ها و پایین آمدن آن‌ها از تپه‌ها محسوب می‌شود. آن‌ها در تحولات مصر و تونس از تغییر حمایت کردند؛ در جبهه معترضین قرار گرفتند و به حمایت سیاسی و دیپلماتیک علنی از آن‌ها و محکوم کردن حاکمان سابق پرداختند. این سیاست چیزی فراتر از الگوی الهام‌بخشی بود؛ هرچند در هدف نهایی دارای اشتراک بودند. در ارتباط با تونس حتی روابط خوب و گسترده تجاری و اقتصادی آن‌ها با ترک‌ها عاملی نبود تا ترکیه را وسوسه کند از بن‌علی و رژیم او حمایت کند (Maneimneh, 2011: 19). همین نکته خود دلیل قاطعی است که نشان می‌دهد جهت‌گیری سیاست ترک‌ها در باب تحولات جهان عرب نه صرفاً بر مبنای روابط اقتصادی، بلکه بر مبنای امکانات لازم (ساختارها و نیروهای هم‌فکر) برای تکثیر مدل حکومتی در هر کشور قرار دارد. ترک‌ها در قبال تونس حتی از سیاست غالب متحدان غربی خویش که درصدد حفظ ساختار اصلی حکومت‌ها و برکناری رأس هرم بودند، پا را فراتر نهاده و از تغییر اساسی حمایت کردند.

وجود ساختار منسجم و اسلامی مدرن با سابقه تاریخی روشن و افکار مشخص به‌نام النهضه تونس، دلیل اصلی حمایت قاطع ترک‌ها از چنین مسئله‌ای بود. آن‌ها النهضه را نیروی هم‌فکر و نزدیک به خود می‌دیدند که نه تنها می‌توانست ابزار آن‌ها در راستای ایجاد مدل حکومتی نزدیک به خویش باشد، بلکه نیرویی بود که به وضوح هژمونی مدل عدالت و توسعه را پذیرفته بود. در کنار این نیروی اجتماعی مهم و هم‌فکر، ساختار کشور تونس ساختار اجتماعی بسیار پیشروتر و مدرن‌تری نسبت به یمن، لیبی و بحرین بود که قائل به هضم و درک تفکرات ترکیب‌کننده جریان عدالت و توسعه بود. مقامات رسمی ترکیه آشکارا بن‌علی را محکوم کردند و از او خواستند با احترام به خواست مردم از قدرت کناره‌گیری کند. بعد از انقلاب ۲۸ روزه تونس و برکناری بن‌علی و پیروزی النهضه در انتخابات مجلس مؤسسان با

۹۱ کرسی که از حمایت تبلیغاتی و اقتصادی ترکیه بهره می‌بردند، ماه‌عسل روابط ترکیه و تونس شروع شد. الغنوشی در ادامه دیدارهای قبلی خویش، بعد از انقلاب به ترکیه سفر کرد و حزب متبوع خویش را ادامه‌دهنده راه حزب عدالت و توسعه دانست. سایر اعضای حزب از جمله نجیب الشالی هم ترکیه عدالت و توسعه را سرمشق تونس می‌دانستند (Onis, 2014: 205-208). در واقع، این بار دیگر ترک‌ها صرفاً یک الگوی خنثی نبودند، بلکه الگویی بودند که به صورت فعال از هم‌فکران خویش حمایت سیاسی و دیپلماتیک می‌کردند و آنان را در تقابل با رقبای‌شان آشکارا به رسمیت می‌شناختند.

در تحولات مصر هم همین مسیر طی شد. اخوان المسلمین به عنوان یکی از باسابقه‌ترین و تأثیرگذارترین نیروهای جهان اسلام در مصر که حتی به نوعی پدر معنوی حزب عدالت و توسعه نیز محسوب می‌شد، باعث شد ترکیه بدون هیچ درنگی در صف مخالفان مبارک قرار گیرد. اخوان المسلمین نیروی هم‌فکر و سترگی بود که در صورت پیروزی می‌توانست در تقویت و مشروعیت‌بخشی مدل اسلام ترکی و ایجاد ائتلافی مشروع و مقتدر در منطقه و جهان تأثیرگذار باشد. روابط اندک تجاری و رقابت استراتژیک ترکیه و مصر مزید بر علت بود تا اردوغان در همان شروع اعتراضات با سرزنش مبارک خواستار استعفای او شود. بعد از برکناری مبارک، سفر عبدالله گل به مصر و دیدار او با مسئولین حکومت انتقالی و مرشد اخوان المسلمین، محمد بدیع، دلیلی بر حمایت قاطع ترک‌ها از وضعیت جدید بود. در ادامه، سفر اردوغان به قاهره این حمایت را تکمیل کرد و نامه داوود اوغلو به احمد ابوالغیظ وزیر خارجه مصر در حمایت از انقلاب مصر به آن رسمیت علنی بخشید.

روزنامه زمان چاپ استانبول به قول از جمال ناصر، سخنگوی اخوان، نوشت که اخوان خواهان تأسیس حکومت اسلامی نیست، بلکه خواهان ایجاد نظامی دموکراتیک با مدل ترکیه است. حمایت‌های اقتصادی و تبلیغاتی ترکیه از اخوان در انتخابات بعدی مصر نقش بارزی در پیروزی این جریان داشت. در کنار مشروعیت و محبوبیت مدل ترکی در میان اخوانی‌های مصر، وجود جامعه مدنی قوی‌تر و ساختار اجتماعی مدرن‌تر نسبت به لیبی یا یمن، به امیدواری ترک‌ها برای درک مدل‌شان و نهادینه‌شدن آن در مصر می‌افزود (Kassem, 2013: 68-74). البته نباید از عامل اخوان در تعیین جهت‌گیری ترکیه نسبت به وقایع جهان عرب

غفلت ورزید. در واقع، در هر کشوری که اخوانی‌ها از قدرت بیشتری برخوردار بودند، سیاست‌های اردوغان نسبت به آن کشورها در راستای تغییر وضع موجود بود و بالعکس. کمیت و کیفیت نیروهای اخوان، پایگاه حمایتی بود که اردوغان متأثر از آن، سیاست خویش در باب تحولات جهان عرب در کشورهای مختلف را تنظیم می‌کرد.

وقایع تونس و مصر نشان بارزی از تغییر سیاسی عمده‌ای بود. فعال‌گرایی سیاسی و دیپلماتیک ترک‌ها در قبال این دو کشور، هرچند قدمی فراتر از بی‌طرفی مدل الهام‌بخشی بود و نشان از فعالیت پویای آن‌ها برای نهادینه‌ساختن مدل مورد نظرشان محسوب می‌شد، اما این عمل و فعالیت در کشورهای روی داده که ترک‌ها نه تنها از وجود هم‌فکران منسجم خویش در آن‌ها و ساختار اجتماعی پیشرو این کشورها مطمئن بودند، بلکه از مشروعیت مدل خویش در این کشورها آگاهی داشتند. از این رو، فشار سیاسی یا نظامی برای تحمیل الگو از جانب ترک‌ها وجود نداشت، بلکه بر خلاف گذشته، ترک‌ها از حالت بی‌طرفی و الگو بودن صرف خارج شدند و جبهه خویش را آشکارا انتخاب کردند و حتی با بعضی از دول، فراتر از الگوی به صفر رساندن تنش‌ها با جهان پیرامون، در حمایت از نیروهای هم‌فکر خویش درگیری سیاسی و دیپلماتیک پیدا کردند. در مجموع، مدل فعال‌گرایی غیراجبارآمیز مبتنی بر حمایت و مشروعیت و با جهت‌گیری خاص ارزشی و در قالبی سیاسی، دیپلماتیک و تا حدی اقتصادی عمل می‌کرد، در حالی که مدل الهام‌بخش هرچند به دنبال مشروعیت است، اما به پایگاه‌های حمایتی توجه نداشت؛ جهت‌گیری‌اش ارزش محور نبود؛ قائل به بی‌طرفی و عدم مداخله در امور داخلی دیگران بود؛ به درگیری‌های سیاسی و دیپلماتیک ورود نمی‌کرد و از گسترش روابط و دیپلماسی سازنده و هم‌گرا بهره می‌برد.

۳. تحولات سوریه و مدل فعال‌گرایی اجبارآمیز

با شروع و تداوم بحران در سوریه، دوران جدیدی در سیاست داخلی و خارجی ترکیه شکل گرفت که نوعی گذار از تیپ ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی بود. از این دوران به عنوان مدل فعال‌گرایی اجبارآمیز نام می‌بریم. آغاز این مدل به معنای امحای مدل‌های پیشین نبود، زیرا هم‌زمان در نقاطی دیگر، هر یک از مدل‌های مزبور به حیات خویش ادامه می‌دادند. در واقع،

بحران سوریه سبب شد ترک‌ها الگوی نوین و متفاوتی را به الگوهای پیشین اضافه کنند. این الگوی نوین هم همان هدف پیشین، یعنی تکثیر الگوی حکومتی ترکی در سوریه، اما با رویکردی متفاوت را دنبال می‌کند. با شروع بحران در سوریه، ابتدا ترک‌ها در همان قالب مدل الهام‌بخش سعی کردند به این بحران بنگرند. آن‌ها موضوع سوریه را موضوع داخلی دانسته و با وضعیت موجود در سوریه و حکومت رسمی آن مشکلی نداشتند و حمایتی از نیروهای معترض سوری نکردند. البته در کنار این جهت‌گیری، آن‌ها توصیه‌های دوستانه‌ای به اسد کردند. اردوغان در ملاقات سال ۲۰۱۱ خویش در حلب به اسد توصیه کرد با مسئولیت شخصی خویش به سمت اصلاحات داخلی حرکت کند و از کاربرد خشونت علیه معترضین بپرهیزد؛ زیرا ممکن است دامنه بحران سبب‌ساز خلأ قدرت در سوریه و مشکلات ناشی از آن برای ترکیه شود.

در واقع، ترک‌ها سعی داشتند از طریق حکومت رسمی و قانونی سوریه حرکت‌های اصلاحی را برای انطباق با مدل خویش شروع کنند (Mahfudah, 2012: 28). بحران در سوریه می‌توانست باعث پیامدهای منفی در حوزه‌های اقتصادی، کردها، آورگان، توازن منطقه‌ای و آینده بحران آب و از سرگیری تنش‌ها بر سرهاتای که به تازگی ترکیه و سوریه در مورد آن به توافقاتی دست یافته بودند، شود. از این رو، ترک‌ها در ابتدا از وضعیت رسمی موجود همراه با اصلاحاتی از بالا دفاع کردند. با رد درخواست ترک‌ها، ترکیه موضع خود را تغییر داد. در واقع، در این مرحله دیگر ترک‌ها امیدی به اسد برای انطباق با سیاست‌های خویش نداشتند و توسعه دامنه بحران را با توجه به ترکیب جمعیتی و مذهبی و همچنین منافع بازیگران مختلف در سوریه پیش‌بینی می‌کردند. به همین دلیل بود که اردوغان از همان ابتدا از شکل‌گیری دولت شکست‌خورده در سوریه با وجود ۸۰۰ کیلومتر مرز مشترک نگران بود. از اوایل ژوئن ۲۰۱۱ ترک‌ها به صراحت اتفاقات سوریه را غیرانسانی دانسته و در نوامبر ۲۰۱۱ به صورت آشکار خواستار کناره‌گیری اسد از قدرت شدند (Mahfudah, 2012: 29-32). این مرحله را می‌توان مرحله فعال‌گرایی غیراجبارآمیز در سیاست خارجی ترکیه نسبت به سوریه دانست، به این دلیل که این کشور از موضع بی‌طرفی خارج شد و به حمایت سیاسی و دیپلماتیک از نیروهای مخالف پرداخت.

مجاورت جغرافیایی مزید بر علت شد تا حمایت‌های سیاسی شکل متفاوتی به خود بگیرند. ترک‌ها در این مرحله به نیروهای اخوانی هم‌فکر خویش که دارای پیشینه تاریخی در مبارزات سیاسی سوریه بودند امیدوار بودند، غافل از آنکه اخوان سوریه بعد از سرکوب سال ۱۹۸۲ از لحاظ سازمانی و تشکیلاتی کاملاً فروپاشیده بود و از پایگاه اجتماعی منسجم و مدنی برخوردار نبود. در پرتو این غفلت سیاسی، ترک‌ها به میزبان جریان‌های مخالف سوری تبدیل شدند و چندین هیئت مخالف در ترکیه سکنی گزیدند. در آوریل ۲۰۱۲ دومین اجلاس دوستان سوریه با حمایت سیاسی، تبلیغاتی و اقتصادی ترکیه در استانبول برگزار شد و ترک‌ها رسماً به نزدیک‌ترین حامی گروه‌های معترض سوری تبدیل شدند. در این دوره زمانی گروه‌هایی مانند شورای ملی سوریه، ارتش آزادی‌بخش سوریه، اخوان سوریه، کردها و کمیته هماهنگی سوریه در کنار جمعی فعال از جهادی‌های نزدیک به القاعده از مخالفین اصلی دولت بودند. به‌جز سه مورد آخر، سایر گروه‌ها روابط نزدیک و کاملاً دوستانه‌ای با ترک‌ها داشتند.

شورای ملی سوریه که سازمانی چترگونه متشکل از اخوانی‌های تبعیدی، اعضای اعلامیه دمشق، کمیته هماهنگی ملی، کمیسیون انقلاب سوریه، کردهای مخالف پ.ک.ک و رهبران طویف بود، در سال ۲۰۱۱ به رهبری برهان غلیون و با همکاری و هماهنگی ترکیه در استانبول شکل گرفت. این شورا در نشست دوستان سوریه در استانبول به عنوان نماینده قانونی سوریه به رسمیت شناخته شد. ارتش آزاد سوریه هم در ژوئیه ۲۰۱۲ و با حمایت قطر، عربستان و ترکیه با رهبری ریاض الاسعد شکل گرفت. این دو نیرو در کنار هیئت عمومی انقلاب سوریه و بدنه رسمی اخوان از نزدیک‌ترین بازیگران مورد حمایت ترکیه بودند؛ که ترک‌ها از لحاظ سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک از آن‌ها حمایت می‌کردند. این بازیگران امیدهای هم‌فکر ترکیه برای تکثیر مدل حکومتی‌شان در سوریه بعد از اسد بودند و ترک‌ها در این مرحله در قالب مدل فعال‌گرایی غیراجبارآمیز صراحتاً از آن‌ها حمایت می‌کردند (Hinnebusch, 2015: 17-20)، اما اوضاع سوریه و میزان بازیگران و نیروهای دخیل در آن بسیار پیچیده‌تر از آن بود که ترک‌ها و نیروهای هم‌فکرشان به راحتی فرایند سیاسی را در دست بگیرند. از این رو، آن‌ها مجبور بودند در تطبیق با شرایط نوین، پا را از مدل‌های سابق خویش فراتر نهند و بار دیگر مدل نوعثمانی‌گرایی را از تیپ ایده‌آل خود دورتر کنند. همچنین،

تحولات داخلی ترکیه از ۲۰۱۳ به بعد در ایجاد چالش برای این تیپ ایده‌آل بسیار تأثیرگذار بود. عواملی همچون درگیری ایران و روسیه در جنگ سوریه، شکل‌گیری داعش در سوریه، تنش‌های داخلی قضایی و مالی بین اردوغان و مخالفانش، درگیری با کردها در داخل، تغییرات در مصر، گسترش تنش با اسرائیل و شکل‌گیری فدرالیسم در کردستان سوریه از عوامل اصلی تغییر در مدل مداخله ترکیه و دوری از تیپ ایده‌آل نوع‌ثمانی‌گری محسوب می‌شوند. با حمایت مستقیم و علنی ترکیه از نیروهای مخالف سوریه، سیاست به صفر رساندن مشکلات با همسایگان و سیاست دیپلماسی سازنده با جهان خارج دچار اختلال شد. متأثر از سیاست نوین ترکیه در سوریه، تنش ترک‌ها با ایران و روسیه و حتی عراق به عنوان متحدین سوریه بالا گرفت و این بر خلاف سیاست‌های پیشین ترکیه بود. ورود داعش به سوریه در ۸ آوریل ۲۰۱۳ به تضعیف و تقابل نیروهای هم‌فکر ترکیه با این جریان در سوریه منجر شد.

داعش نه تنها در تقابل با جبهه القاعده در سوریه قرار گرفت، بلکه همه نیروهای معتدل و سکولار یا اسلامی اخوانی را هم در تقابل با خود می‌دید و این یعنی پایان رویای ترک‌ها برای سوریه؛ زیرا داعش با تصرف بیش از نیمی از خاک سوریه همه جریان‌های مخالف دیگر را به انزوا کشاند و سبب گسست در مبارزه منسجم علیه حکومت سوریه شد. در مقابل داعش، تنها کردها ایستادند که این هم بر پیچیدگی سیاست ترک‌ها در قبال سوریه افزود، زیرا آن‌ها هم در جبهه مخالف ترکیه قرار داشتند. کردها با اعلام نظام خودمديريتي در نوامبر ۲۰۱۳ در سه کانتون جزیره، کوبانی و عفرین و در ادامه با ایجاد نظام فدرال فدراسیون شمال سوریه در ۱۷ مارس ۲۰۱۶ و حذف کانتون‌ها، بیش از پیش سیاست ترک‌ها در سوریه را به چالش کشیده و خطرات امنیتی برای سیاست داخلی ترکیه را هم یادآوری می‌کردند. همچنین، مبارزه آن‌ها در کوبانی بر ضد داعش و سیاست معلق و مبهم ترکیه در قبال این تراژدی، بیش از پیش ترک‌ها را در مظان اتهام قرار داد. گسترش تنش‌ها با اسرائیل و معلق ماندن پیوندهای استراتژیک‌شان، در کنار برکناری مرسى در کودتای ۳ ژوئیه ۲۰۱۳ و حذف اخوان از سیاست و اجتماع مصر توسط السيسى و جناح سکولار و برآمدن نیروهای مخالف در مصر بیش از پیش سیاست کاهش تنش‌ها در خارج را با چالش مواجه ساخت.

پرونده عراق و تعارض‌ها بر سر سیاست‌های انرژی ترکیه در کردستان عراق و مخالفت دولت مرکزی عراق با آن، شاهدهی دیگر بر اختلال در تیپ ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی بود. در کنار این چالش‌ها، مداخله‌گرایی آشکار ترکیه در عراق، با ورود ۱۳۰ نیروی ارتش و ۱۲ تانک این کشور در دسامبر ۲۰۱۵ به خاک عراق و استقرار آنها در بعشيقه موصل، نشانی دیگر از دورشدن از تیپ ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی بود. فراتر از تعاملات غیردوستانه با ایران در این دوره و جنگ نیابتی آن‌ها در سوریه، این ورود نظامی روسیه به بحران سوریه بود که ترک‌ها را به شدت مرعوب ساخت. در کنار درگیرهای هوایی بین سوریه و ترکیه در این دوره و سرنگونی متقابل هواپیماهای یکدیگر، ماجرای سقوط هواپیمای روسیه توسط ترکیه ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. سرنگونی سوخوی ۲۴ روسیه توسط ترکیه در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۵ در تقابل با تیپ ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی بود و روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی ترکیه را با روس‌ها به بحران کشاند؛ به گونه‌ای که حتی احتمال وقوع جنگ بزرگی دور از انتظار نبود. در همین دوره، نیروهای هم‌فکر اردوغان در انتخابات تونس هم در انتخابات پارلمانی بازی را به رقبای سکولار خویش باختند. همه این اتفاقات در حوزه خارجی نشانی بر شکست سیاست نوعثمانی‌گرایی سازنده در روابط خارجی بود.

در داخل نیز اوضاع بهتر از این نبود. در همین دوره، هرچند تا حد زیادی پروژه صلح کردی پیشرفت کرد و حتی در سال ۲۰۱۳ آتش‌بس بین دو طرف پذیرفته شد و پیام نوروزی اوجالان نوید روزهای بهتری برای تعامل کردها و ترک‌ها را می‌داد، اما این وضعیت موقت و گذرا بود. امید ناشی از انتخابات ریاست جمهوری و نتایج آن که در آن صلاح‌الدین دمیرتاش رهبر حزب موکراتیک خلق با گذر از حد نصاب ۱۰ درصد نوید روزهای تابناکی برای کردها را می‌داد، با انتخابات پارلمانی ژوئن ۲۰۱۵ تقویت شد و کردها برای اولین بار توانستند در تاریخ سیاسی ترکیه مدرن به عنوان حزب سیاسی با کسب ۱۳ درصد آرا شرایط لازم برای ورود به پارلمان را کسب کنند (Bezci, 2015: 123-124). این نتیجه در کنار آتش‌بس پیشین و پیام نوروزی اوجالان می‌توانست نوید روزهای خوبی برای ترکیب گفتمان واگرای کردی در گفتمان نوعثمانی‌گرایی را بدهد، اما مسئله این بود که خود گفتمان نوعثمانی‌گرایی به دلایل

دیگری دچار چالش شده بود. حزب عدالت و توسعه در این انتخابات برای اولین بار بعد از سال ۲۰۰۲ قادر نبود به تنهایی به تشکیل دولت دست بزند و نیازمند ائتلاف بود. از سوی دیگر، درست در همین زمان بود که اردوغان به مجلس و دولتی یک‌دست یا هم‌فکر برای انجام تغییرات مورد نظر خویش در قانون اساسی برای تغییر سیستم حکومتی ترکیه نیاز داشت. سیاست‌های اردوغان در ۵ سال گذشته چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی بازیگران مختلف را از او دور ساخته بود. از این رو، وی به شوک سیاسی نیاز داشت تا بار دیگر آراء خود را از ۴۱ درصد تا میزان مطلوب ارتقا دهد. در این میان، او ائتلاف با سایرین را نپذیرفت و در عوض، قائل به برگزاری انتخابات مجدد در اول نوامبر بود. در این بازه زمانی، او می‌توانست با سیاست‌های ایذایی شرایط لازم برای پیروزی مهیا سازد. در این میان، دو سیاست خاص می‌توانست در دو عرصه داخلی و خارجی او را با اقبال روبه‌رو کند. در عرصه داخلی، عدم حمایت کردها از او، حوادث شهر سورچ و عملکرد بد پ.ک.ک در این حادثه، بهانه لازم را به او داد تا با شروع مجدد حملات ارتش به پ.ک.ک در ۲۴ ژوئیه ۲۰۱۵ آتش‌بس و پروژه صلح را عملاً به فراموشی بسپرد و با تحریک مجدد ناسیونالیست‌های ترکی و جذب آن‌ها به سوی خویش و اعلام حالت فوق‌العاده در مناطق کردنشین و بحران در وضعیت اقتصادی آن‌ها، با دور کردن‌شان از صندوق رأی، انتخابات اول نوامبر را به نفع خویش خاتمه دهد.

همچنین، به دلیل اینکه در عرصه خارجی به حمایت از داعش در سوریه متهم شده بود، در این دوره به نمایش‌های ضد داعشی روی آورد تا ضمن کسب مشروعیت بین‌المللی در اقداماتش بر ضد کردها، مخالفان سیاست‌هایش در سوریه را مجدداً به سوی خود جلب کند. از این رو، این سیاست هم به واگرایی بیشتر گفتمان کردی منجر شد و نوع‌ثمانی‌گرایی را بیش از پیش از تیپ ایده‌آل خود دور ساخت. کردها تنها مخالفان داخلی اردوغان نبودند. اقتدارگرایی اردوغانی مخالفین بسیاری داشت که این مخالفت‌ها در سال ۲۰۱۳ در دو حادثه رونمایی شد. حادثه اول، درگیری‌های پارک گزی در ۲۹ می ۲۰۱۳ بود که گسترده‌ترین درگیری‌ها در ترکیه بعد از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه و بر ضد اقتدارگرایی اردوغان بود. درگیری‌های دیگر در جریان پرونده فساد مالی وزرا، بازرگانان و افراد نزدیک به

اردوغان در ۱۷ تا ۲۵ دسامبر ۲۰۱۳ روی داد که به نام پرونده‌های ۱۷ و ۲۵ دسامبر مشهور شدند. ریشه این پرونده به اختلافات اردوغان و جریان منسوب او با جریان گولن یا به قول اردوغان دولت موازی برمی‌گشت.

مخالفت گولن با دیپلماسی مخرب اردوغان نسبت به اسرائیل و بیشتر از آن، مخالفت گولنی‌ها با مذاکرات مستقیم اردوغان با اوجالان و پ.ک.ک. سرآغاز اختلاف بین این متحدین بود تا جایی که جریان گولن که بر سیستم قضایی مسلط شده بود، در سال ۲۰۱۲ و از طریق دادستان وابسته به خود یعنی صدرالدین ساریکایا، پنج نفر از مقامات ارشد امنیتی و از جمله هاکان فیدان را به‌خاطر این مذاکرات احضار کرد که موجب خشم اردوغان شد. از سوی دیگر، مصوبه دولت در راستای باطل کردن مجوز مدارس خصوصی وابسته به گولن و همچنین، افشاگری روزنامه طرف مقابل در باب سندی مربوط به سال ۲۰۰۴ که در آن اردوغان و دولتش به ضدیت با گولن متهم شده بودند، شکاف بین آن‌ها را بیشتر کرد. در واقع، اصلاحات مربوط به قانون اساسی در سال ۲۰۱۲ سبب‌ساز سلطه بیشتر گولنی‌ها بر سیستم قضایی و پلیس شد و پیامد آن به چالش کشاندن اردوغان در پرونده‌های فساد مالی بود؛ هرچند اردوغان هم با انجام تصفیه‌هایی در نیروی پلیس، از قدرت جریان گولن کاست و حتی از دستگیری نیروهای فاسد مالی نزدیک به خود جلوگیری کرد (Ozbudun, 2014: 155-160). در مجموع، این اختلاف در این بازه زمانی نمودی دیگر از تضعیف تیپ ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی بود که به تدریج خاصیت ترکیب‌کنندگی خویش را از دست می‌داد و نیروهای هرچه بیشتری از آن فاصله می‌گرفتند.

سیاست‌های اردوغان در موضوع سوریه و مواضع اقتدارگرایانه‌اش در حوزه داخلی، نوعثمانی‌گرایی را در داخل با بحران روبه‌رو ساخت. اردوغان فراتر از حمایت‌های سیاسی و دیپلماتیک از نیروهای مخالف در سوریه، به اقدامات دیگری دست زد که بیان‌گر تمایل وی به تثبیت نظام سیاسی مطلوب خویش در این کشور به هر قیمتی بود. به مخالفان اسد حق عبور و مرور سرزمینی اعطا کرد؛ در دادن سلاح به آن‌ها فعال بود؛ از زخمی‌های آن‌ها در بیمارستان‌های مرزی خویش مراقبت می‌کرد؛ در انتقال شبه‌نظامیان خارجی به سوریه از مرز ترکیه فعالانه عمل کرد؛ در ائتلاف‌های خارجی بر ضد رژیم سوریه و متحدینش حضور فعال

داشت؛ از ایجاد مناطق امن و پرواز ممنوع برای هم‌فکرانش در سوریه حمایت کرد و بر ضد نیروهای بومی مخالف خویش حتی رویکردهای غیرانسانی را هم دنبال نمود. زمانی هم که از این اقدامات بهره‌ای نبرد به درگیری مستقیم نظامی با نیروهای هوایی سوریه و روسیه پرداخت. دولت ترکیه چون از قدرت هم‌فکران خود در سوریه ناامید شد، این بار به داعش به عنوان نیروی جایگزین روی آورد و نه تنها حمایت‌های فوق را از آن‌ها ادامه داد، بلکه به خریداری نفت از داعش برای تقویت بنیه مالی آن‌ها هم دست زد؛ حتی معترضین به این جریان که دارای اسناد مستدلی در قبال دادن اسلحه به داعش و خرید نفت از داعش از سوی ترکیه بودند را نیز زندانی و شکنجه کرد.

جان دوندار و ارم گول دو روزنامه نگاری بودند که به این اتهام بازداشت شدند. حضور ۳۰۰ نظامی ترک و ۱۲ خودروی زرهی و ۶ تانک در سوریه در اردیبهشت ۹۳ به بهانه حفاظت از مقبره شاه سلیمان در کاراکوزاک از دیگر موارد مداخله فعال و غیرقانونی ترک‌ها در سوریه بود (Hinnebusch, 2015: 17). حمایت از داعش اهرمی برای به چالش کشیدن اسد بود و قطعاً ترک‌ها به مدل حکومتی آن‌ها برای آینده سیاسی سوریه دل نبسته بودند و صرفاً به عنوان نیروی مثبتی برای شکست اسد به آن‌ها می‌نگریستند تا در آینده بار دیگر نیروهای هم‌فکر، اما کم‌حجم‌شان در بستر مناسب تقویت شوند. البته، حملات داعش به فرودگاه استانبول و سیاست داعش نسبت به تخریب مقبره شاه سلیمان نشان داد تقویت داعش مانند پرتاب بومرنگی است که در ادامه هدفی جز خود پرتاب‌کننده را نمی‌شناسد.

این دوره در واقع، دوران شکست در هر دو عرصه داخلی و خارجی برای سیاست نوعثمانی‌گرایی و تیپ ایده‌آل آن بود. در این دوره، ترک‌ها از سیاست الهام‌بخشی و حمایت سیاسی و دیپلماتیک به مدل دخالت نظامی و حمایت نظامی گام نهادند و گفتمان نوعثمانی‌گرایی را به بحران کشاندند. این بحران چنان در گفتمان‌های داخلی ترکیه نمود پیدا کرد که نه تنها آن ترکیب ایده‌آل قبلی را دچار گسست نمود و سکولارها جمهوری خلق و پان‌ترک‌های حرکت ملی و کردهای دموکراتیک خلق و پ.ک.ک از آن فاصله گرفتند، بلکه حتی سبب بحران در خود حزب عدالت و توسعه شد تا جایی که فراتر از اختلافات با گولن، تئوریسین این جریان، یعنی داود اوغلو، بعد از ۲۰ ماه از پست نخست‌وزیری استعفا داد و

اردوغان را به دلیل اختلافات عمیق با او در موضوعات مهم سیاست داخلی و خارجی رها کرد. در واقع این دوران، دوران ضعف شدید اردوغان و جریان حامی اوست که به شوک سیاسی دیگری برای بقا و تقویت نیاز داشت.

۴. مدل جوانک ترسو

شروع این الگو در سیاست خارجی و داخلی ترکیه، پیامد سیاست‌هایی است که ترکیه در مدل پیشین پیگیری کرده بود و سعی داشت با تبری‌جستن از آن‌ها خود را از پیامدهای منفی آن خلاص کند. در عرصه داخلی، تضاد عمیق ایجادشده بین حزب حاکم و سایر احزاب اپوزیسیون که بر سر اقتدارگرایی و آرمان‌گرایی اردوغان در عرصه سیاست داخلی و خارجی ایجاد شده بود و در عدم ائتلاف بین آن‌ها بعد از انتخابات ژوئن ۲۰۱۵ ظاهر شد، در کنار انفجارهای پی‌درپی در ترکیه از سوی داعش و سایر معارضین، مبهم‌ماندن پروژه صلح با کردها، بحران در اقتصاد ترکیه و نبرد با متحدین سابق چون جریان گولن و ظهور اختلاف در درون حزب عدالت و توسعه با استعفای داوود اوغلو و در عرصه خارجی، شکست در سوریه و بحران در روابط ترکیه با روسیه، ایران و عراق از یک سو و اختلاف بر سر آینده سوریه و موضوع کردهای سوریه با متحدین خویش در ناتو از پیامدهای منفی سیاست ترکیه در مدل پیشین بود که این کشور را به تعلیق طرح‌های گذشته و حرکت در مسیری جدید واداشت.

بعد از انتخابات ژوئن ۲۰۱۵ و قبل از انجام کودتا، اردوغان سیاست‌هایی را در دستور کار خود قرار داد که او را مانند همان جوانک ترسویی نشان می‌داد که در تئوری بازی‌ها در تقابل با رقیب خویش که با سرعت از روبه‌رو به او نزدیک می‌شود، کم آورده و از مسیر خویش منحرف می‌شود. در این زمان، او به وضعیتی نیاز داشت تا با حفظ جایگاه خویش بتواند سیاست‌هایش را تغییر دهد و در ادامه با مهندسی مطلوب سیاسی - اجتماعی، موانع آرمان‌های پیشین خود را از سر راه بردارد. در اولین مرحله برای دستیابی مجدد به پیروزی در انتخابات نوامبر از حادثه شهر سورج بهره برد و در حرکتی سیاسی بر خلاف طرح‌های پیشین، مبارزه با ترور داعش و پ.ک.ک را در دستور کار قرار داد و به هر دو گروه اعلان جنگ داد. به استفاده از پایگاه اینترلیک برای جنگ بر علیه داعش نیز رضایت داد که نوعی تبری‌جستن از سیاست‌های پیشین بود. در کنار این اقدامات و در قالب مدل جوانک ترسو، اردوغان

آرمان‌گرایی خویش در حوزه سیاست خارجی را هم در چهار محور تغییر داد. در مرحله اول، به عادی‌سازی روابط با اسرائیل حتی بدون برآورده‌شدن شروطش پرداخت، که از سال ۲۰۱۰ قطع شده بود.

در محور دوم، در نامه‌ای به صورت رسمی از روسیه بابت ساقط نمودن هواپیمای این کشور عذرخواهی کرد و حاضر به پرداخت خسارت شد. در سومین محور، ترک‌ها با اعلان جنگ به داعش و همکاری بیشتر با جبهه ناتو در جنگ علیه این گروه و در شرایطی که نیروهای نزدیک به این کشور در جنگ داخلی سوریه بسیاری از مواضع خود را از دست داده بودند، از بیانات سیاسی منعطف‌تری در قبال سوریه و اسد بهره بردند و در موضع نسبتاً بی‌طرفی در قبال اسد قرار گرفتند. در محور چهارم، آن‌ها سیاست‌های متعارض پیشین در قبال کردهای سوریه را تا حدی کنار نهادند و حتی با ایجاد فدراسیون شمال سوریه از سوی کردها با شدت گذشته مخالفت نکردند و تا حد زیادی به مواضع آمریکا در قبال کردها نزدیک شدند؛ هرچند دارای خطوط قرمزی بودند. همچنین سعی کردند در تعاملات دیپلماتیک هماهنگی‌های بیشتری با ایران در موضوع سوریه داشته باشند و تا حد زیادی از جبهه عربستان در سوریه فاصله گرفتند.

مجموع موارد فوق نشان از بازنگری اساسی در سیاست‌های پیشین ترکیه در حوزه خارجی و در راستای تنش‌زدایی داشت. این تنش‌زدایی هرچند از بازگشت به سیاست‌های نوعثمانی‌گرایی تیپ ایده‌آل حکایت داشت، اما نه از ترکیه الگو و قدرتمند بلکه بیشتر از ترکیه پشیمان و ضعیف حکایت می‌کرد که دوباره باید ساختمان نوعثمانی‌گرایی را از نو بنا می‌کرد؛ تا دوباره در همان جایگاه کشور قابل اعتماد، بی‌طرف، میانجی و باثبات تیپ ایده‌آل قرار بگیرد، اما نوعثمانی‌گرایی، آن‌گونه گفته شد، ترکیبی از سیاست‌ها در دو عرصه داخلی و خارجی است و تا زمانی که بعد داخلی آن سازمان نیابد، به تیپ ایده‌آل خویش نخواهد رسید و اتفاقاً ترکیه درست در نقطه‌ای قرار گرفته بود که بحران‌های داخلی ثبات آن را به چالش کشیده بودند و احیای نوعثمانی‌گرایی را با چالش مواجه ساخته بودند. نیروهای مخالف داخلی از احزاب اپوزیسیون گرفته تا دولت موازی، جریان‌های معارض کرد، چپ‌های ناراضی، طبقه

متوسط دچار بحران، جامعه مدنی و نیروهای جداافتاده حزب عدالت و توسعه دیگر به راحتی کنار اردوغان قرار نمی‌گرفتند و به سیاست‌های او روی خوش نشان نمی‌دادند. از سوی دیگر، ثبات سیاسی، وضعیت امنیتی و رشد اقتصادی هم به شدت مختل شده بود و هر یک از نیروهای داخلی گوشه‌ای از بحران فوق را هدایت می‌کرد. خود اردوغان هم با ایجاد تقابل با داعش و پ.ک.ک به امنیتی‌کردن اوضاع و قدرت‌یابی بیش از پیش ارتش و سیستم قضایی کمک می‌کرد. ساختارهایی که خود نوعی مانع بالقوه بوروکراتیک بودند و به دلیل ماهیت نیروهایشان، با اردوغان و سیاست‌های او آشکارا زاویه داشتند.

ج. کودتا در ترکیه

در شرایطی که در صحنه داخلی امیدی به تجدید نوع‌ثمانی‌گرایی نبود، ناگهان کودتای ۱۵ ژوئیه همگان را شگفت‌زده کرد. در مدت کوتاهی، اخبار از سقوط استانبول و آنکارا و مراکز حساس نظامی، اطلاعاتی و رسانه‌ای حکایت داشت و ارتش در بیانیه‌ای رسمی پایان حکومت اردوغان را برای کمک به دموکراسی و حقوق بشر اعلام کرد، اما از اردوغان خبری نبود تا اینکه از طریق شبکه‌های اجتماعی ظاهر شد و از مردم خواست برای نجات دموکراسی به خیابان‌ها بریزند. کودتایی که از ساعت ۲۱ شب شروع شده بود، صبح نشده بود که طلیعه‌های شکستش آشکار گردید و اردوغان پیروزمندانه در استانبول در نشست خبری شرکت نمود و شکست کودتا را اعلام کرد. ابهام‌های زیادی در مورد ماهیت این کودتا وجود دارد. گروهی آن را حرکتی نمایشی از سوی اردوغان می‌دانند که برای مهندسی سیاسی-اجتماعی بعد از انتخابات طرح‌ریزی شده است. گروهی دیگر آن را پروژه‌ای خارجی در همکاری با مخالفین داخلی می‌دانند که هدفش برکناری دولتی است که اقتدارگرایی‌اش در حوزه داخلی و آرمان‌گرایی‌اش در حوزه خارجی منافع هر دو طیف را به خطر انداخته است.

گروه سومی هم وجود دارند که کودتا را فرایندی داخلی متأثر از روندهای سیاسی و بحران‌های اجتماعی اخیر در ترکیه می‌دانند، که به صورت خودجوش و در تقابل با آن‌ها شکل گرفته است. از نظر گروه سوم، کودتاهای پیشین در ترکیه مانند کودتاهای ۱۹۶۰، ۱۹۷۱، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۷ در شرایطی شکل گرفتند که عمق بحران‌های سیاسی و اجتماعی ترکیه نصف

بحران‌های امروز هم نبود و از این رو، کودتا با توجه به ذهنیت تاریخی موجود در ترکیه در چنین شرایطی چیز بعید و دور از انتظاری نبود. نوشتار حاضر به ترکیبی از هر سه تحلیل فوق اعتقاد دارد، زیرا با توجه به حجم بحران‌هایی که در ۱۵ ژوئیه ترکیه را در بر گرفته بودند، همه طرف‌های مذکور به یک کودتا و شوک سیاسی احساس نیاز می‌کردند و برداشت‌شان آن بود که می‌توانند از منافع متأثر از کودتا به بهترین شیوه بهره‌مند شوند. در واقع، از نظر این نوشتار انحراف‌های ممتد از مدل ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی بعد از تحولات جهان عرب تا زمان کودتا، بسترهای لازم و ضروری برای کودتا را شکل دادند و فقط کودتا می‌توانست بازیگران را از بن‌بست برهاند؛ هرچند جامعه مدنی ترکیه تنها شکست‌خورده این کودتا در هر شرایطی و با برتری هر بازیگری بود.

در قالب مدل فعال‌گرایی اجبارآمیز، بسترهای کودتا آماده شد و متأثر از مدل جوانک ترسو و تعارضات موجود در آن، این شرایط نهادینه گردید. با تحلیل گروه اول که کودتا را نمایش می‌دانند، نمی‌توان مخالفت زیادی کرد؛ هرچند نباید تک‌متغیره هم به بحران بنگریم. اردوغان آرمان‌گرا در مدل جوانک ترسو به اردوغان واقع‌گرا تبدیل شده بود. او عمق بحران‌هایی را که متأثر از سیاست‌های پیشین خویش ایجاد کرده بود، درک کرده و سعی داشت به گونه‌ای به تیپ ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی بازگردد. او هرچند در عرصه خارجی سعی‌اش را کرد، اما در عرصه داخلی با نیروهای بوروکراتیک، حزبی و مدنی زیادی مواجه بود که دیگر حاضر به تبعیت از او نبودند و او به شرایطی نیاز داشت تا این موانع را از بین ببرد. تغییر ساختار، تغییر نفرت و تغییر قوانین بهترین شرایط را برای اردوغان ایجاد می‌کرد و این تنها در وضعیت فوق‌العاده‌ای برای او قابلیت تحقق داشت؛ وضعیتی که صرفاً از طریق کودتا قابل توجیه می‌بود، چیزی که نمونه‌های تاریخی آن با تجربه‌ای پیروزمندانه به او چراغ سبز نشان می‌دادند، اما اردوغان برای رسیدن به این وضعیت نه تنها به کودتا بلکه به ضد کودتا هم نیاز داشت؛ چیزی که همان اهرم‌های برآمده از کودتا را به او می‌داد.

این همان سناریویی بود که به وقوع پیوست و اردوغان با ضدکودتا نه تنها کودتا را به محاق برد، بلکه توجیه لازم برای مهندسی سیاسی-اجتماعی را هم به دست آورد. بعد از کودتا، اردوغان قطعاً به تغییر ساختارها، قوانین و نفرت خواهد پرداخت. ساختار ارتش،

پلیس، دستگاه قضایی، سیستم آموزشی، سیستم اقتصادی و ساختار رسانه‌ای ترکیه جزو اولین ساختارهایی هستند که مورد هجوم او قرار گرفته‌اند، زیرا بیشترین مانع را در گذشته برای او ایجاد کرده‌اند. او ارتش را در هر سه بخش هوایی، زمینی و دریایی تصفیه کرده است. از مجموع کل ۳۶۰ ژنرال موجود در ارتش ترکیه، تا زمان نوشتن این نوشتار ۱۴۹ ژنرال در مظان اتهام قرار گرفته‌اند. همچنین ۱۰۹۹ سرهنگ، ۴۳۶ درجه‌دار و ۲۸۳ نفر از گارد ریاست جمهوری دستگیر شده‌اند. همچنین او گارد ریاست جمهوری ۲۵۰۰ نفره را منحل کرده و فرماندهی ژاندارمری و گارد ساحلی را زیر نظر وزارت کشور قرار داده است. اردوغان در پرونده ارگن‌اکن، لائیک‌ها را از ارتش تصفیه کرد و اکنون شروع به تصفیه گولنیست‌هایی کرده است که در ارتش مخالف مواضع او بودند.

همچنین، در مرحله بعد سیستم قضایی را از قضاتی که وابسته به گولن و جریان‌های مخالف دیگر بودند و در گذشته مشکلاتی برای او در پرونده‌های امنیتی و مالی ایجاد کرده بودند، تصفیه کرد. برکناری ۲۱ قاضی نظامی و ۷۵۵ قاضی عادی در همین راستا بود. سیستم آموزشی که گولن در ترکیه و بیش از ۷۰ کشور دیگر ایجاد کرده را اردوغان لانه زنبور می‌داند. از نظر او، گولن از طریق کادرهایی که از نظام آموزشی او بیرون می‌آیند، قصد تصرف قدرت و نفوذ در نهادهای قدرت را دارد (Taspinar, 2014: 57). تعطیلی ۱۰۴۳ مدرسه، ۱۵ دانشگاه، ۲۸۴ مؤسسه خصوصی و ۴۴۹ خوابگاه دانشجویی و نیز اجبار به استعفای ۱۵۷۷ رئیس دانشگاه و ابطال مجوز کار ۲۱ هزار آموزگار و برکناری ۱۵۲۰۰ کارمند آموزش و پرورش ترکیه در راستای مقابله با این لانه زنبور بوده است. هجوم به جامعه مدنی و حزبی ترکیه هم همچنان ادامه دارد و تا این لحظه ۱۶ شبکه تلویزیونی، ۳ سایت خبری، ۲۳ شبکه رادیویی، ۴۷ روزنامه، ۱۵ نشریه، ۲۹ مؤسسه، ۱۱۹ اتحادیه، ۱۲۲۹ مؤسسه خیریه و ۳۵ مرکز درمانی تعطیل شده‌اند. همچنین، ۳۰ فرماندار، ۵۲ بازرس، ۸۷۷۷ کارمند دولتی، ۱۶ مشاور حقوقی، ۲۵۷ نفر کارمند نخست‌وزیری و ۳۰۰ نفر دیگر در وزارت انرژی برکنار شده‌اند. این آمارها تا زمان نوشتن این نوشتار است و به احتمال زیاد به حجم آن‌ها افزوده خواهد شد.

در واقع، اردوغان مهندسی عظیم را برای برکناری مخالفان آغاز کرده و وضعیت فوق‌العاده ۳ ماهه توجیه لازم برای تعدی او به سایر ساختارها را هم فراهم خواهد آورد. در مرحله بعد،

احزاب مخالف و قانون اساسی می‌توانند مورد نظر باشند. فضای امنیتی در کنار پوپولیسم برآمده از کودتا و مظلوم‌نمایی اردوغان، احتمالاً فرصت لازم را به او برای تغییر سیستم سیاسی در آینده نزدیک هم خواهد داد. در واقع، کودتا نه تهدید بلکه فرصتی برای اردوغان بود تا با حذف مخالفان به سیاست‌های خویش جامه عمل بپوشاند؛ اما نوع عملکرد اردوغان در این مدت کوتاه نشان داد که بازگشت به نعثمانی‌گرایی تیپ ایده‌آل در این قالب امنیتی و ترسناک، در حالی که همچنان کردها در حال مبارزه‌اند و جریان‌های مخالف دیگر در بن‌بست امنیتی و فضای رعب‌آور قرار گرفته‌اند و اقتصاد ترکیه به شدت دچار بحران شده، بسیار دور از ذهن است و چنین شرایطی نمی‌تواند بستری برای تعامل، تساهل و ادغام در حوزه داخلی و شکل‌دهی به آن تیپ ایده‌آل ایجاد کند.

ذهنیت گروه دوم در مورد کمک خارجی به کودتاگران که از سوی اردوغان مطرح می‌شود نیز می‌تواند دارای توجیه باشد. او گولنی‌ها را به کودتا متهم می‌کند؛ کسانی که در بدنه ارتش و ساختار قضایی و پلیس به شدت رخنه کرده‌اند. در پرونده ارگن‌اکن، گولنی‌ها دست بالا را در ارتش پیدا کردند و در اصلاحات قانون اساسی ۲۰۱۲ به صورت بارزی بر نظام قضایی و پلیس مسلط شدند (Ozbudun, 2014: 164). کیفیت فردی این افراد و برآمدن آن‌ها از سیستم آموزشی گولن چیزی نیست که نیاز به مدارک زیادی برای تأیید یا انکار داشته باشد و اصولاً این افراد متأثر از شایستگی‌های فردی و با همکاری خود اردوغان در این ساختارها نفوذ کردند. مخالفت این گروه با سیاست‌های اردوغان در دستور کارهای مختلف داخلی و خارجی هم بسیار بارز بوده است. نزدیکی آمریکا به گولن و سلطه آن بر ساختار ارتش ترکیه در قالب ناتو هم مبرهن است. حضور گولن در آمریکا و فعالیت بیش از ۱۰۰ مدرسه گولن در این کشور، عمق نزدیکی او به آمریکا را نشان می‌دهد. ترکیه و آمریکا هم در تحولات جهان عرب به خصوص مصر و سوریه و کردها چندان هم‌رأی نبودند و نزدیکی اخیر ترکیه به روسیه و ایران هم نمی‌تواند در ایجاد شکاف میان آن‌ها بی‌تأثیر باشد. از این رو، هم گولن و هم آمریکا دارای دلایل کافی برای برکناری اردوغان بودند.

در مورد استدلال گروه سوم هم حجم بحران‌های موجود در ترکیه در دو حوزه داخلی و خارجی دلایل کافی برای کودتا بوده‌اند. در حوزه داخلی، از ۲۰۰۴ به بعد اردوغان درصدد

تضعیف ارتش بوده و به تصفیه‌های چندی در ارتش و پلیس دست زده است. از سوی دیگر، در سیاست متعارضی، با جنگ‌طلبی در موضوع کردها و در حوزه سیاست خارجی، به تقویت بیش از پیش ارتش، پلیس و سیستم قضایی کمک کرده است؛ زیرا هر نوع ماجراجویی داخلی و خارجی نظامی به نیروی قوی نظامی هم نیاز دارد. نارضایتی در درون ارتش و قدرت در حال افزایش آن در دوران اخیر، شرایطی را ایجاد کرده تا ارتش مستقلاً به کودتا دست بزند. در کنار این وضعیت، شرایط بد دموکراسی در ترکیه و وضعیت امنیتی و نیز شرایط بحرانی اقتصاد دلایلی بودند که ارتش در تقابل با آن‌ها به عنوان حافظ جمهوری، همان گونه که در گذشته عمل کرده است، این بار هم دست به کار شد.

در مجموع، می‌توان گفت زمینه‌های کودتا به شدت در میان ارتش به صورت خودجوش وجود داشته و مخالفین داخلی مانند گولنی‌ها هم در کنار حمایت خارجی، به دلیل اختلافات با اردوغان با آن موافق بوده‌اند. اردوغان نیز که در تنگنا قرار داشته، با اطلاع از این کودتا، فرصت‌های لازم برای کودتای ناقص را به آن‌ها داده تا در نهایت بتواند از آن در راستای مهندسی سیاسی - اجتماعی مد نظر خویش بهره گیرد. در مورد پیامدهای کودتا باید گفت در هر دو عرصه داخلی و خارجی، نوعثمانی‌گرایی را با بحران روبه‌رو ساخته و از ماهیت واقعی‌اش تهی کرده است. در بعد داخلی، ضدکودتای اردوغان با ایجاد نوعی پوپولیسم سیاسی سبب‌ساز تضعیف جامعه مدنی و حتی ارتش خواهد شد. متأثر از پوپولیسم سیاسی، گفتمان‌های ایجادکننده نوعثمانی‌گرایی تضعیف شده و تحت سیطره یک گفتمان قرار خواهند گرفت و همین امر روح ادغام‌کننده نوعثمانی‌گرایی و تعامل و تساهل موجود در آن را نابود خواهد ساخت. با تضعیف سایر گفتمان‌های نوعثمانی‌گرایی، ماهیت این مفهوم هم موضوعیت خود را از دست داده است.

حتی اگر متأثر از کودتا، ترکیه به سیاست خارجی متساهل‌تر، منعطف‌تر و متعامل‌تری روی بیاورد، باز هم جایگاه خود را به‌عنوان مدل یا الگویی حکومتی که هدف اصلی نوعثمانی‌گرایی برای تکثیر از طریق هژمونی است، از دست می‌دهد؛ زیرا این نوع سیاست خارجی منعطف‌نه ناشی از روح نوعثمانی‌گرایی (قابلیت مدل‌بودن) بلکه به دلیل تمرکز ترکیه بر بحران‌های داخلی و ضعف این کشور در دستور کار قرار خواهد گرفت. مخالفت احزاب اپوزیسیون با

کودتا هم از این ناشی می‌شود که آن‌ها بر مبنای تجربه تاریخی کودتا می‌دانند که بعد از هر کودتا جامعه مدنی تضعیف و سرکوب خواهد شد؛ چیزی که البته در ضدکودتا برای آن‌ها هم اتفاق افتاد. اما تجربه تاریخی ترکیه نشان می‌دهد کودتاها هرچند جامعه مدنی را سرکوب و تضعیف کرده‌اند، اما توانایی امحای آن را نداشته‌اند و این جامعه بعد از مدتی دوباره رویش خود را به دلیل نهادمندی و عمق تاریخی خویش شروع کرده است. وضعیت موجود نمی‌تواند نیروهای جامعه مدنی را از بین ببرد، بلکه صرفاً سبب‌ساز نوعی تأخیر در پیشرفت و تعامل این جامعه برای رسیدن به نوعثمانی‌گرایی تیپ ایده‌آل خواهد بود.

در چنین شرایطی، دولت ترکیه بیشتر با بحران‌های داخلی، هم از جانب احزاب اپوزیسیون و هم از جانب کردهای مبارز، روبرو خواهد شد؛ که این مسائل نیز ظرفیت‌های سیاسی، مدنی و اقتصادی آن را دچار چالش می‌کنند، تا زمانی که با رسیدن به ثبات مجدد بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها آغاز شود. شاید در چنین شرایطی اردوغان موفق به تغییر سیستم سیاسی یا پیروزی در انتخابات آتی شود، اما مطمئناً پیروزی‌های او در شرایط تداوم بحران‌ها ادامه نخواهد یافت و او مجبور به ترک قدرت خواهد شد. سیستم ریاستی او هرچند ممکن است به تضعیف احزاب سیاسی ترکیه و نهاد پارلمان منجر شود، اما با توجه به تمایز ساختاری پیشرفته در جامعه ترکیه و بهره‌مندی از جامعه مدنی پویا نمی‌تواند در طولانی‌مدت باعث امحای ظرفیت‌های دموکراتیک در این کشور گردد و در آینده نه چندان دور همان ظرفیت‌ها و نهادهای دموکراتیک زمینه تغییر او را فراهم خواهند ساخت. در واقع، اردوغان با اتکا بر همین زمینه‌ها، ظرفیت‌ها و تفکیک ساختاری توانست ضد کودتا را رهبری کند و اجازه ظهور این کودتا را داد، زیرا می‌دانست که ظرفیت‌های موجود اجازه پیروزی را به آن نخواهند داد. این همان چیزی است که روزی ممکن است چون بومرنگی به سمت خود او هم برگردد.

نتیجه‌گیری

نوعثمانی‌گرایی در عرصه سیاست داخلی و خارجی ترکیه صرفاً نوستالژی نبود، بلکه واقعیتی نظری بود که به شکل نقشه راهی قرار بود سیاست خارجی و داخلی ترکیه بر مبنای آن شکل گرفته و هدایت شود. زمانی این مفهوم نظری می‌توانست در معنای کامل خود ظاهر شود که

ابتدا در عرصه داخلی، تکثر چهار گفتمان تاریخی ترکیه پذیرفته و سازگاری و هم‌افزایی آن‌ها در زیر این چتر گفتمانی انجام می‌گرفت. دال مرکزی نوعثمانی‌گری فراتر از ایجاد ثبات داخلی، شکل‌دهی به نوعی الگوی حکومتی بود که باید در سیاست خارجی متساهل، پویا و بدون توسل به اجبار یا فشاری و در بی‌طرفی کامل در جهان اسلام، به ویژه در خاورمیانه و شمال آفریقا، آسیای مرکزی و قفقاز تکثیر می‌شد و به این ترتیب، ترکیه شهری بر فراز تپه‌ها تصور می‌شد که دیگران از روی میل و رضایت و متأثر از پیشرفت اقتصادی، ثبات داخلی، تساهل و وجه دموکراتیکش تمایل به همسانی با آن را داشتند. اگر سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ را تیپ ایده‌آل این گفتمان در قالب مدل الهام‌بخش بدانیم که در سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ به اوج خود رسید، دوران بعد از ۲۰۱۰ را باید دوران انحراف تدریجی از این تیپ ایده‌آل دانست.

در سه مرحله این تیپ ایده‌آل دچار انحراف شد. مرحله اول، مدل فعال‌گرایی غیراجبارآمیز و سیاست ترکیه در تحولات مصر و تونس بود. مرحله دوم، مدل فعال‌گرایی اجبارآمیز و سیاست ترکیه در سوریه بود و مرحله سوم، مدل جوانک ترسو و تغییر جهت از سیاست‌های کنش‌محور به سیاست‌های واکنش‌محور بود. این سه مدل انحرافی پیامدها و هزینه‌های سنگین سیاسی، اقتصادی، امنیتی، پرستیژی و اجتماعی در دو حوزه داخلی و خارجی بر ترکیه تحمیل کرد. برای رهایی از بحران‌های موجود و نارضایتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایجادشده، تنها بحران دیگری می‌توانست راه چاره باشد، تا توجهات لازم برای حرکت‌های غیردموکراتیک در راستای حذف موانع مهیا گردد. این بحران همان کودتای ۱۵ ژوئیه بود که متأثر از بحران‌های ناشی از انحراف از تیپ ایده‌آل نوعثمانی‌گرایی به وقوع پیوست. بحران تا جایی تعمیق یافته بود که هم مخالفین داخلی و هم خارجی حزب عدالت و توسعه با کودتا مشکلی نداشتند و اردوغان نیز به این شوک سیاسی برای توجیه بحران‌ها و رفع موانع خویش نیاز داشت. از این رو، او به ظرفیت‌های بالقوه کودتا امکان ظهور داد تا بتواند از فرصت‌های موجود در قالب ضد کودتا در راستای منافع خویش بهره‌برداری کند.

در این راستا، می‌توان گفت این کودتا هم نمایش، هم پروژه و هم فرایندی بود که در صورت شکست یا پیروزی، منافع و فرصت‌های خاصی را برای بازیگران مختلف ایجاد می‌کرد. بارزترین پیامد این کودتا، رشد پوپولیسم سیاسی در ترکیه و تضعیف جامعه مدنی

است. در ادامه قدرت‌یابی مجدد حزب عدالت و توسعه، تضعیف گفتمان‌های رقیب و تغییر ساختارها و قوانین محتمل است. تضعیف تیپ ایده‌آل نعثمانی‌گرایی و پایان رویای الگوبودن ترکیه از نتایج قطعی کودتا خواهد بود. در واقع در شرایط موجود، ترک‌ها به سیاست تساهل منفعلانه در سیاست خارجی اکتفا می‌کنند و قطعاً نقش منطقه‌ای آنان و قدرت‌شان در ابعاد نرم و سخت در منطقه کاهش خواهد یافت و حتی عملیات‌هایی مانند سپر فرات نیز هر چند ممکن است در هماهنگی با سایر قدرت‌های منطقه‌ای در سوریه انجام شوند، چون بیشتر بعد واکنشی داشته و از سوی ترکیه فاقد ظرفیت الگوبودن و در قالب همان مدل فعال‌گرایی اجبارآمیز روی می‌دهند، کمکی به احیای این قدرت نخواهند کرد؛ بالعکس، حتی ممکن است به ضعیف‌تر شدن آن متأثر از باتلاق کردی و تقابل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با آن منجر شود.

ترک‌ها مجبور به تمرکز بر بحران‌های داخلی هستند؛ بحران‌هایی که هرچند در متن پوپولیسم سیاسی موجود به شیوه‌های نظامی می‌توانند کنترل شوند، اما ظرفیت‌های دموکراتیک جامعه مدنی در ترکیه و حجم طبقه متوسط پویا در این کشور و تاریخ سر برآوردن مجدد این جامعه بعد از هر کودتا، به احتمال فراوان روزی دامن حزب عدالت و توسعه را گرفته و اردوغان را از سریر قدرت به زیر خواهد کشید. حتی اگر اردوغان در قالب طرح آشتی ملی بخواهد به سیاست‌های ۲۰۰۲ خود برگردد، دیگر آن رهبری نیست که بتواند اعتماد سیاسی و اجتماعی لازم برای ادغام گفتمان‌های سیاسی ترکیه را ایجاد کند. از این رو، باید گفت هرچند نه کل پروژه نعثمانی‌گرایی اما نعثمانی‌گرایی اردوغانی در این مرحله به پایان خود رسیده است.

منابع

- الیگور، بانو (۱۳۹۲) بسیج اسلام سیاسی در ترکیه، ترجمه آزاد حاج آقایی، تهران: فرهنگ.
- یاووز، هاکان (۱۳۸۹) سکولاریسم و دموکراسی اسلامی در ترکیه، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نی.
- حسینی، سید مطهره، ابراهیمی، طالب و شاه‌قلعه، صفی‌الله (۱۳۹۲) «نگاه به غرب در سیاست خارجی ترکیه در دوران حزب عدالت و توسعه ۲۰۰۲-۲۰۱۲»، *جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*، دوره ۱، شماره ۳.
- Ergin, Murat (2014), The Racilization of Kurdish Identity in Turkey , **Ethnic and Racial Studies**, Volume 37, Issue 2.
- Yegen, Mesut (2007), Turkish Nationalism and Kurdish Question , **Ethnic and Racial Studies**, Volume 30, Issue 1.
- Han, Ahmet (2010), From Straeic Partnership to Model Partnership AKP Turkish-US Relations and the Prospects under Obama , **Unisci Discussion Paper**.
- Menderes, Cindr (2006), Turkeys Tranformation Under the AKP Rule , **The Muslim World**, Volume 96, Issue 4.
- Hinneusch, Raymond (2015), Turkey-Syria Relation since the Syrian Uprising , **Journal of German Orient Institute**, Volume 56, Issue 1.
- Balazs, Peter and Evin Ahmet (2015), **Turkey and the European Union: Strategic Partners and Competitors**, Budapest: Central European University Press.
- Mneimneh, Hassan (2011), The Turkish Model in Arab Islamism: Rejection or Emulation , **Current Trend in Islamist Ideology**, Volume 11.
- Kassem, Taha (2013), The Rise of Political Islam Can the Turkish Model Be Applied Succesfully in Egypt , **Topics in Middle Eastern African Economies**, Volume 15, No 1.
- Alpery, Dade (2011), The Arab Uprising: Debating the Turkish Model **Insight Turkey**, Volume 13, No 2.
- Sambur, Alpery (2009), The Great Transformation of Political Islam in Turkey: The Case of Justice and Development Party and Erdogan , **European Journal of Economic and Political Studies**, Volume 2, No 2.
- Taspinar, Omer (2014), The End of the Turkish Model **Survival:Global Politics and Strategy**, Volume 56, No 2.
- Stein, Aaron (2014), **Turkeys New Foreign Policy: Davutoglu the AKP and the Pursuit of Regional Order** , in: www.rusi.org.
- Onis, Ziya (2014), Turkey and the Arab Revolution: Boundaries of Regional Power Influence in a Turbulent Middle East , **Mediterranean Politics**, Volume 19, Issue 2.
- Kahka, Bora (2016), **Islam, Democracy and Dialogue in Turkey**, New York: Routledge.
- Kepenek, Ykup and Yanturk Nur (2009), The Turkish Economy, **Survival: Global Politics and Strategy**, Volume 48, Issue 1.
- Heper, Metin and Landau, Jacob (2016), **Political Parties and Democracy in Turkey**, London: Routledge.

- Ozbudun, Ergun (2014), AKP at the Crossroads: Erdogans Majoritarian Drift ,**South European Society and Politics**, Volume 19, Issue 2.
- Ohgur, Hakan (2015), Identifying Ottomanism: the Discursive Evolution of Ottoman Pasts in the Turkish Presents , **Middle Eastern Studies**, Volume 51, Issue 3.
- Kaya, Ayhan (2015), Islamisation of Turkey under the AKP Rule: Empowering Family, Faith and Charity , **South European Society and Politics**, Volume 20, Issue 1.
- Yavuz, Hakan (2007), Turkish Identity and Foreign Policy in Flux: the Rise of Neo-Ottomanism , **Critical Middle East Studies**, Volume 7, Issue 2.
- Onar, Nora (2009), Neo Ottomanism, Historical Legacies and Turkish Foreign Policy , **Center for Economics and Foreign Policy Studies**.
- Murinson, Alexander (2006), The Strategic Depth Doctrine of Turkish Foreign Policy , **Middle East Studies**, Volume 42, Issue 6.
- Oguzlu, Tavik (2008), Middle Easternization of Turkey's Foreign Policy: Does Turkey Dissociate From the West , **Turkish Studies**, Volume 9, Issue 1.

